

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بر خانه حضرت فاطمه (س) چه گذشت؟

نویسنده : سید ابوالحسن حسینی

منبع : کتابخانه فکر سحر تیلور

[www.IRPDF.com](http://www.IRPDF.com)

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):  
فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي .

- ١ - صحيح بخارى جلد ٥ ، باب فضائل صحابه ، ص ٣٦ ، و جلد ٧ كتاب النكاح ، ص ٤٧ چاپ مصر .
- ٢ - صحيح مسلم جلد ٧ ، باب فضائل صحابه ، ص ١٤٠ چاپ مصر .
- ٣ - سنن ترمذى ، جلد ٥ ، ص ٣٥٩ چاپ مصر .
- ٤ - سنن ابن ماجه ، جلد ١ ، كتاب النكاح ، باب ٥٦ چاپ مصر .
- ٥ - سنن ابى داوود جلد ١ ، كتاب النكاح ، ص ٤٧٨ ، چاپ مصر .
- ٦ - مسند احمد ، جلد ٤ ، ص ٥ ، ص ٣٢٦ چاپ مصر  
و دهها منبع معتبر ديگر اهل سنت .

فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ ... فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً لَهُ حَتَّى تَوْفِيَتْ .  
فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَ هَجَرْتَهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ

- ١ - صحيح بخارى ، ج ٤ ، كتاب فضل الجهاد و السير ، باب الخمس ، ص ٩٦ و جلد ٥ باب غزوة خيبر ، ص ١٧٧ و جلد ٨ كتاب الفرائض ، ص ١٨٥ چاپ مصر .
- ٢ - صحيح مسلم جلد ٥ ، كتاب جهاد و السير ، باب قول النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) ما تركنا فهو صدقه ، ص ١٥٤ .
- ٣ - السنن الكبرى بيهقى ، كتاب قسم الفئ و الغنيمه جلد ٦ ص ٣٠٠ چاپ هند .
- ٤ - سنن ترمذى ج ٤ ، كتاب السير ، باب ٤٤ شماره حديث ١٦٠٩ چاپ مصر .
- ٥ - مسند احمد ج ١ ، ص ٦ و ٩ چاپ مصر  
و دهها منبع معتبر ديگر اهل سنت .

## حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر خدا از اصولی است که قرآن به آن دعوت می کند، و یادآور می شود که علاقه ما به خدا و پیامبر (ص) باید بالاتر از مهر ما نسبت به پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان باشد(۱). و در آیه ای دیگر مودت «ذی القربی» را پاداش رسالت تلقی می کند و می فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۲)

بگو من پاداشی جز مودت ذی القربی نمی خواهم.

در لسان قرآن، خانه وحی و خانه های وابسته به آن از همان احترامی برخوردارند که مساجد و خانه های خدا از آن برخوردار می باشند، مساجد در فقه اسلامی، برای خود موضوعی است که احکام خاصی دارند، بیوت پیامبران و بالخصوص بیت پیامبر گرامی و بیوت وابسته در برخی از احکام با مساجد یکسانند.

قرآن در باره خانه های پیامبران چنین می فرماید:

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

خانه هایی که خدا به ترفیع و تکریم و بردن نامش در آن، فرمان داده است، و مردان خدا را در آن صبح و عصر تسبیح می گویند.

مقصود از این بیوت به تصریح پیامبر گرامی (ص) مساجد نیست بلکه خانه های پیامبران است. و فرمان به ترفیع خواه ظاهری باشد خواه معنوی حرمت بیوت پیامبران را فریضه لازم می داند.

جلالدین سیوطی ( ۸۴۸ - ۹۱۱ ) در تفسیر خود به سندی از انس بن مالک نقل می کند وقتی که پیامبر خدا آیه « فی بیوت اذن الله » را تلاوت فرمود مردی برخاست و گفت مقصود از «بیوت» که خدا به ترفیع آن فرمان داده است چیست؟

پیامبر خدا فرمود « بیوت الانبیاء » خانه های پیامبران است، سپس ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه علی و فاطمه اشاره می کرد گفت: این خانه از همین بیوت است؟ پیامبر فرمود: از برترین و بارزترین آنها است.

تکریم بیوت پیامبران و بالاخص بیوت پیامبر گرامی ، به زمان خود اختصاص ندارد بلکه مسلمانان در طول زمان باید در حفاظت و صیانت و مرمت و بازسازی آنها بکوشند، و با گرامی داشتن این آثار ، به اصالتها و نشانها بقاء و پایداری بخشند.

جای تأسف است که امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی این اصل را نادیده گرفته و شئون او را درباره خاندانش و بیت مسکونی فرزندانش رعایت نکردند، و بی حرمتی را نسبت به برخی از بیوت او روا داشتند ، و این کار نکوهیده برای یک محقق تاریخ پوشیده نیست ، تا آنجا که متعصب ترین نویسندگان معاصر « ابوالحسن ندوی » در برخی از آثار خود به این نکته توجه نموده و می گوید : پس از درگذشت پیامبر با فرزندان او رفتار درست انجام نگرفت.

کتابی که هم اکنون در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار می گیرد، به تحلیل گوشه ای از این وقایع پرداخته است. و اسناد بی حرمتی به خانه وحی را از مصادر تاریخی گرد آورده ، و در آن داوری نموده است.

هر گاه نگارش تاریخ و تحلیل وقایع با رعایت موازین اخلاقی و آداب اسلامی صورت پذیرد ، مایه بینایی امت اسلامی می گردد، آنگاه بر وحدت اسلامی کمک می کند، و از بد بینی گروهی نسبت به گروه دیگر می کاهد، و روشن می شود که حساسیت گروهی نسبت به وقایع صدر اسلام بی دلیل نبوده ، و این گروه برای خود دلایل قاطع دارند، دلایلی که در کتابهای خود آنها وارده شده است .

امید است این اثر علمی و تاریخی که به خامه دانشمند محترم جناب آقای حاج سید ابوالحسن حسینی نگارش یافته و به گردآوری مدارک و مصادر این واقعه پرداخته است گامی مؤثر ، در عقب زدن پرده ها از چهره حقایق تاریخی باشد.

« رَزَقَنَا اللَّهُ تَوْحِيدَ الْكَلِمَةِ ، كَمَا رَزَقَنَا كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ »

قم - مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)

جعفر سبحانی

۱۳۷۵/۱/۲۶ برابر ۲۵ شوال ۱۴۱۶

## مقدمه در انگیزه تحقیق

بعضی از نویسندگان و متفکران اهل سنت و شیعه که طرفدار تقریب مذاهب اسلامی اند بر این باورند که مطرح کردن حوادث و وقایع تلخ و ناگواری که پس از سقیفه بنی ساعده از سوی دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت مخصوصاً آنچه که نسبت به دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا (س) انجام گردیده مخالف با وحدت و تقریب پیروان مذاهب اسلامی است، و اینها شیعه را در نقل این حوادث متفرد می دانند و صحت این حوادث را مورد شک و تردید و حتی انکار قرار می دهند، و از این جهت در آثار و نوشته هایشان وقتی که به این بخش از تاریخ اسلام می رسند تلاش می کنند نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه پیدا کنند و بیعت مهاجرین و انصار با وی، جلوگیری از ایجاد اختلاف داخلی، جنگ با مرتدین و ادامه کار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در گسترش اسلام را مهم جلوه دهند و از بیان نقاط منفی و اسفبار و ظلم و ستم داخلی خودداری می کنند.

البته در آثار و نوشته های گذشتگان از اهل سنت گرچه فکر وحدت و تقریب حاکم نبوده است ولی آنها نیز به بهانه اینکه نقل این حوادث تلخ و ناگوار و اسفبار یک نوع جسارت و طعن و نقد در بزرگان اسلام و یاران نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است به صورت های گوناگون با آن برخورد شده است.

در پاره ای از موارد استغاثه و شکایت از ستمها و ظلمهای دستگاه خلافت را برای پرهیز از تکفیر و تفسیق صحابه تأویل کرده اند، و عده ای نیز مسائل را به نفع دستگاه خلافت به گونه ای طراحی کرده اند که تو گویی غیر از این اتفاق نیفتاده است.

اینها حوادث اسفبار و ناگواری را که دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت روا داشته است یا اصلاً طرح نکرده اند و یا با نقل احادیث ضدّ و نقیض مسأله را لوث نموده اند، و دسته دیگر آنها را نقل کرده اند و احیاناً نیز پذیرفته اند ولی آنها را ناچیز و از صغائر شمرده اند و از این جهت قدح و مذمتی را متوجه رجال خلافت نمی دانند و گروهی نیز آنها را از کارهای مهم و شگرف و تحسین برانگیز خلفا دانسته و در اشعاری آن را ستوده اند.

برخورد متناقض و متفاوت با این حوادث موجب این شد که برخی از متفکرین به این حوادث به دیده شک و تردید بنگرند، و مدارک و منابع آنها را ضعیف و غیرقابل اعتماد بشمارند و در نتیجه طرح آنها را منافی با وحدت و اخوت و برادری و همبستگی اسلامی بدانند.

تحقیق در مسأله ایجاب می کند که ما این حوادث را با توجه به منابع و مدارک طرفین رسیدگی کنیم و ببینیم تا کجا در نقل این حوادث بین طرفین اتفاق نظر وجود دارد و در منابع هر دو طرف آمده و در کجا شیعه متفرد در نقل است و چرا آنها از نقل حوادث بعدی خودداری کرده اند؟

ما به جهت گستردگی حوادث و وقایع ناگوار این برهه از تاریخ اسلام تنها به بررسی برخی از آنها می پردازیم که عبارتند از:

۱ - آیا راست است که پس از جریان سقیفه بنی ساعده مأموران خلیفه برای اخذ بیعت از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خانه او هجوم بردند و اهل خانه را تهدید کردند که در صورت خودداری از بیعت و بیرون نیامدن، خانه را با اهلش آتش می زنند و در این مورد تا کجا پیش رفتند؟

۲ - آیا راست است که دختر گرامی رسول خدا در ممانعت از ورود مهاجمین به خانه آسیب دید تا جایی که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد؟ و آیا او را بین در و دیوار قرار دادند و آیا به او سیلی زدند و...؟

۳ - آیا راست است که مأمورین خلافت به خانه امام ریختند و امام را با سر و وضع نامطلوب و دلخراش (همانند بردن شتر سرکش) برای اخذ بیعت به مسجد بردند؟

۴ - آیا راست است که خلیفه اول در آخرین لحظات زندگی اظهار ندامت و پشیمانی شدید می کرد؟ و آرزو می نمود که ای کاش سه چیز را انجام نمی داد، که یکی از آنها این بود: ای کاش احترام خانه فاطمه را حفظ می کرد و فرمان حمله به آن را صادر نمی کرد و...!

می توان گفت که مسائل یادشده در صورت اثبات، بخشی از یک سلسله جریانات ناگواری است که درواپسین روزهای زندگی پیامبر اسلام شروع شد و تا پایان زندگی دختر گرامیش حضرت فاطمه (س) ادامه یافت و جا دارد که به این حوادث فهرستوار اشاره شود گرچه فرصت بحث و بررسی و ورود در آنها نمی باشد، و این حوادث تلخ و ناگوار عبارتند از:

تخلّف عدّه ای از صحابه کبار از شرکت در جیش اسامه بن زید، جلوگیری از آوردن صحیفه و قلم، انکار خلیفه دوّم مرگ پیامبر را، نادیده گرفتن داستان غدیر و شرکت در سقیفه بنی ساعده و انتخاب خلیفه، ریختن به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای اخذ بیعت از متحصنین خانه، بردن حضرت علی (علیه السلام) به مسجد با وضع نامطلوب، صدمه و آسیب رساندن به حضرت فاطمه، تهدیدن نمودن امیرالمؤمنین به قتل در صورت

امتناع از بیعت، غضب فدک و خطبه خواندن حضرت فاطمه (س) در مسجد، خشم گرفتن حضرت فاطمه (س) به ابوبکر و عمر تا آخر عمر و سفارش به دفن شبانه و مخفیانه و ...

این حوادث و حوادث دیگر که قبل و بعد از جریانات مورد بحث اتفاق افتاده اند، بررسی آنها از عهده ما خارج است، و علاقمندان باید به کتب مربوطه مراجعه کنند.

بدیهی است که طرح این مباحث به انگیزه دامن زدن به اختلافات تاریخی گذشته و زنده نمودن مناقشات شیعه و سنی نیست بلکه منظور و انگیزه تحقیق در این مسأله، کشف واقعیت است.

در پایان این نکته یادآوری می شود که نویسنده همه مدارک و مأخذ این رساله را از کتابخانه های متعدد از نزدیک مشاهده کرده است. البته از کتابهای دیگر در این زمینه راهنمایی گرفته ولی به آدرس آنها اکتفا نکرده است مگر یک دو مورد که دسترسی به اصل کتاب نبوده و به نقل قول از کتاب معتبر دیگر اکتفا شده که در متن بحث به آن اشاره گردیده است.

این نوشتار را تقدیم می کنیم به همه متفکران و اندیشمندی که در راه وحدت و تقریب مذاهب اسلامی گام بر می دارند و عزت و سربلندی و یکپارچگی مسلمانان جهان را ایده و آرمان شان قرار داده اند.

کسانی که آرمان مقدسشان از علم و آگاهی به مبانی دینی و واقعیتهای تاریخی نشأت می گیرد.

وحدتی که مصلحان بزرگی چون امام خمینی (ره)، امام شرف الدین (ره) و علامه امینی (ره) منادی آن بودند.

این همان آرمان مقدسی است که امام موحدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در سراسر زندگی افتخارآمیز خود در راه آن کوشید. آن راه نورانی پر رهرو باد.

## فصل اول: هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه

اکنون موضوع اول یعنی هجوم آوردن مأمورین خلافت به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهت بردن ایشان برای بیعت و تهدید کردن به آتش زدن خانه با اهل آن در صورت خودداری از بیعت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

این مسأله در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده و از قدیمی ترین کتب تاریخی اهل سنت گرفته تا تألیفات دانشمندان معاصر با تفاوت مختصری نقل شده است، البته نسبت ناقلین در بین قدمات بیش از متأخرین است.

ولی قبل از آنکه به نقل اقوال دانشمندان اهل سنت در این زمینه بپردازیم ناگزیریم این نکته را یادآور شویم.

و آن اینکه دانشمندان تراجم و فهرست نویسان برای بعضی از قدمات تألیفاتی را ذکر می‌کنند که امروزه ما به آنها دسترسی نداریم و این آثار در اثر حوادث روزگار از بین رفته است و اکنون همه آثار قدمات را در دست نداریم و تنها از طریق کتابهای موجود می‌توانیم به نام آن کتب و احیاناً به برخی از مطالب آنها دسترسی پیدا کنیم. یا می‌بینیم که بعضی از نویسندگان چیزهایی را از کتب قدمات نقل می‌کنند که ما فعلاً از آنها اثری در آن کتب نمی‌یابیم و ممکن است تصرفی در آن کتابها صورت گرفته باشد.

و این مسأله امر تحقیق را مشکل کرده است به عنوان نمونه :

الف : عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ ، عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸ و صلاح الدین خلیل الصفدی متوفای ۷۶۴ هنگام بحث از عقاید ابراهیم بن سیار معروف به نظام متوفای ۲۳۱ یکی از اعاضم شیوخ معتزله و استاد جاهظ می‌نویسند : « پیامبر بر خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) تصریح نمود و به گونه ای که بر کسی مشتبه نشود آن را اظهار کرد ولی عمر آن را کتمان کرده و در سقیفه متولی بیعت برای ابوبکر شد... تا اینکه می‌گویند: که او معتقد بود عمر چنان فاطمه (س) را زد که فرزندش (محسن) سقط شد و فریاد می‌کشید که خانه را با اهل آن آتش زنید در حالی که در خانه نبود مگر علی، فاطمه، حسن و حسین ... (۳).

متأسفانه با تتبعی که کردیم مستقیماً به عقاید نظام دسترسی پیدا نکردیم.



ب: علامه حلی متوفای ۷۲۶، علامه شیخ حرالعاملی متوفای ۱۱۰۴ و قاضی نورالله التستری المستشهد ۱۰۱۹ مسأله تهدید عمر به آتش زدن خانه را از واقدی - محمدبن عمر بن الواقد - متوفای ۲۰۶ نقل می کنند البته ایشان نگفته اند این مطلب در کدام یک از کتب واقدی است.

ج: همچنین علامه حلی و شیخ حرالعاملی و قاضی نورالله تستری از کتاب غرر ابن خذابه نیز همین مطلب را نقل می کنند.

ولی متأسفانه نتوانستیم به چنین کتابی دست پیدا کنیم.

د: علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ از بلاذری نقل می کند که عمر حضرت فاطمه (س) را بین در و دیوار قرار داد به گونه ای که محسن بر اثر ضربه از بین رفت. (۴)

ولی ما این مطلب را در انساب الاشراف چاپهای فعلی نیافتیم.

ه: حافظ گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ و رشیدالدین ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ از معارف ابن قتیبه نقل می کنند که محسن بر اثر ضربه قنقذ درگذشت.

در صورتی که در المعارف چاپهای فعلی چیزی در این موضوع دیده نمی شود.

( مرحوم علامه امینی (ره) در الغدیر جلد ۲ صفحه ۶۵ با ذکر نمونه ای تحریف در نسخه های المعارف را اثبات کرده اند.)

پس از بیان این نکته اینک با رعایت ترتیب تاریخی به آوردن برخی از منابع و مدارک اهل سنت که به آنها دسترسی داشته ایم می پردازیم.

۱ - عبدالله بن محمد بن ابی شیبه متوفای ۲۳۵ در المصنف فی الاحادیث و الآثار از زیدبن اسلم از پدرش نقل می کند: « وقتی که برای ابوبکر پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت گرفته شد علی (علیه السلام) و زبیر به خانه فاطمه (س) تردد داشتند و در امورشان با هم مشورت می کردند هنگامی که این خبر به عمر رسید بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا به خدا قسم کسی از مردم نزد من محبوبتر از پدرت نبوده و اکنون کسی از مردم محبوبتر از شما نیست ولی به خدا قسم این مانع نمی شود اگر بار دیگر این گروه در اینجا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند وقتی که عمر خارج شد فاطمه نزد آنان رفت و

گفت که عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید ، آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند.(۵)

۲ - احمد بن یحیی معروف به بلاذری متوفای سنه ۲۷۹ می نویسد:

ابوبکر به سراغ علی(علیه السلام) برای بیعت فرستاد، و علی امتناع نمود پس عمر آمد و با او شعله ای از آتش بود، و فاطمه(س) در درجیره با او روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمدی خانه ام را بسوزانی؟ گفت: آری، چون این مهمترین چیزی است که پدر تو آورده است...

۳ - امام المورخین محمد بن جریر طبری متوفای سنه ۳۱۰ در تاریخ معروفش چنین می نویسد:

اتی عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجُنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ».

عمر به منزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین بودند عمر گفت: «به خدا قسم یا خانه را بر شما آتش می زنم و یا اینکه بیرون می آید و بیعت می کنید».

طبری در روایت دیگری از خلیفه دوم نقل می کند که پس از رحلت پیامبر، علی و زبیر و یارانشان از بیعت خودداری کردند و همه انصار نیز امتناع ورزیدند ولی همه مهاجرین برای تعیین خلیفه نزد ابوبکر اجتماع کردند.(۶) (وی بیان نمی کند که از مخالفین چگونه بیعت گرفته اند).

ایشان همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «کسی از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد مگر مرتد و یا کسی که نزدیک بود مرتد شود، و کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری نکرد».

و همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «علی در خانه اش نشسته بود و به او خبر رسید که ابوبکر در مسجد برای بیعت نشسته است، علی با عجله ای که داشت تنها با پیراهن تنش بدون ازار و ردا وارد مسجد شد تا مبادا در امر بیعت تأخیری داشته باشد و سپس بیعت کرد و کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد تا لباس او را از خانه بیاورند».

در حالی که او در نقل دیگر از زهری آورده است که علی و بنی هاشم (همگی اشان) تا شش ماه (رحلت فاطمه زهرا «س» ) با ابوبکر بیعت نکردند.

طبری بدون اینکه برای این روایات متناقض چاره ای بیندیشد به مطالب بعدی منتقل می شود.

۴ - ابن عبدربه مؤلف العقد الفرید متوفای سنه ۳۲۸ می نویسد:

اما علی و عباس بن عبدالمطلب و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند و به عمر گفت که اگر از بیرون آمدن امتناع کردند با آنها قتال کن پس عمر با آتش به در خانه فاطمه آمد تا خانه را همراه با آنها بسوزاند که فاطمه با عمر روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند... .

ابن عبدربه چیزی برخلاف آن نقل نمی کند.

دکتر سید جعفر شهیدی پس از نقل عباراتی از بلاذری و ابن عبدربه می گوید:

اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم کتاب ابن عبدربه اندلسی (عقد الفرید) و انساب الاشراف بلاذری را در پیش چشم دارم، داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می کنم، بسیار بعید و بلکه ناممکن می نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته های سیاسی موافق آنان ساخته باشند، چه دوستداران شیعه در سده های نخستین اسلام نیرویی نداشته و در اقلیت بسر می برده اند، چنانکه می بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی رود. در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست، ملایم تر یا سخت تر، دیده می شود.

در این جا قبل از پرداختن به سایر منابع اهل سنت به نقل کلام مورخ معروف مسعودی می پردازیم گر چه بسیاری او را شیعه می دانند ولی چون اهل سنت کتابش را معتبر می شمرند به نقل اقوال او می پردازیم.

۵ - ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی متوفای سنه ۳۴۶ در مروج الذهب می نویسد:

که عروه بن زبیر برای برادرش - عبدالله بن زبیر - در ماجرای بین او با بنی هاشم و محمد حنیفه و محاصره نمودنشان در شعب و جمع آوری هیزم برای سوزاندن آنها عذر می آورد و می گفت: او می خواست بدینوسیله

آنها را بترساند تا در بیعت و اطاعت او درآیند؛ زیرا که آنها - بنی هاشم - پیش از این نیز از بیعت امتناع ورزیده بودند. بعد می گوید: این (امتناع آنها در گذشته) جای ذکرش این جا نیست و ما این خبر را در کتابی به نام حدائق الاذهان که در مناقب و فضائل اهل بیت تألیف نمودیم، آورده ایم.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در نقل از مسعودی این داستان را روشن تر ذکر می کند، و ایشان عذر عروه بن زبیر از برادرش عبدالله بن زبیر را چنین می نویسد:

او خواست که وحدت کلمه از بین نرود و مسلمین اختلاف نکنند و بنی هاشم در بیعت آیند، تا وحدت کلمه حاصل شود. چنانچه عمر بن خطاب چنین عمل کرد با بنی هاشم، هنگامی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند؛ زیرا عمر هیزم فراهم نمود تا خانه را با اهل آن بسوزاند.

معلوم نیست آیا چیزی در نقل ابن ابی الحدید افزوده شده است، و یا اینکه از تاریخ مسعودی در چاپهای بعدی چیزی را حذف کرده اند؟

۶ - ابن عبدالبر النمری القرطبی متوفای سنه ۴۶۳ در الاستیعاب فی معرفه الاصحاب می گوید:

هنگامی که با ابوبکر بیعت شد علی و زبیر بر فاطمه (س) وارد شدند و در کارشان با او مشورت کردند، آنان به همدیگر مراجعه می نمودند. این خبر به عمر رسید و عمر بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا هیچ کس محبوبتر از پدرت در نزد من نیست و بعد از او کسی محبوبتر از شما نزد من نیست. به من خبر رسید که این عده بر تو وارد می شوند و اگر دوباره به من خبر برسد چنین و چنان می کنم. سپس وی خارج شد، و فاطمه بر آنها وارد شد و گفت که عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره نزد من برگردید چنین و چنان می کند و به خدا قسم که وی به گفته خود عمل می کند پس در کارتان بنگرید و دیگر به اینجا برنگردید... .

مؤلف چیزی در جهت خلاف آن نقل نمی کند.

البته مؤلف برای حفظ آبروی خلیفه به جای «لَا حَرْقَنَّ عَلَیْكُمْ أَوْلَتْخُرْجَنَّ إِلَى الْبِیْعَةِ» (۷) «لَا أَفْعَلَنَّ وَ لَأَفْعَلَنَّ» آورده است.

۷ - عمادالدین اسماعیل بن علی ابو الفداء (۸) مؤلف کتاب المختصر فی اخبار البشر متوفای سنه ۷۳۲ می نویسد:

سپس ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی علی و افرادی که با او بودند فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون کند، و به او گفت اگر از آمدن امتناع ورزیدند با آنها جنگ کن، سپس عمر با مقداری آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و فاطمه با او روبرو شد و گفت ای پسر خطاب کجا می روی، آیا آمدی خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه درآیید در چیزی که همه امت درآمدند.

مؤلف روایتی بر خلاف آن نقل نمی کند.

در مورد عدم انعکاس این قضیه در «الکامل فی التاریخ» از ابن اثیر؛ و البدایة و النهایة از ابن کثیر؛ و تاریخ المبتداء والخبر از ابن خلدون نکته ای است که در تحت عنوان پاسخ به یک سؤال به آن اشاره خواهیم کرد.

۸ - علامه محمد بن محمد بن شحنه متوفای ۸۱۵ در این مورد می نویسد: «سپس عمر به در خانه علی آمد تا خانه را با اهل آن بسوزاند ناگاه با فاطمه (س) مواجه گردید عمر گفت مگر درآیید در چیزی که همه امت درآمدند.

در بیشتر این عبارات چنانچه ملاحظه می کنید ابوبکر به عمر گفت در صورت امتناع متحصنین از بیرون آمدن با آنها بجنگد. و عمر با پاره ای آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و سوگند یاد کرد که در صورت بیرون نیامدن خانه را با اهلش بسوزاند.

۹ - ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه، متوفای ۶۵۶ از احمد بن عبدالعزیز الجوهری مؤلف کتاب «السقیفه» نقل می کند:

وقتی که با ابوبکر بیعت شد، زبیر و مقداد با جماعتی از مردم پیش علی به خانه فاطمه رفت و آمد می کردند و در امورشان باهم مشورت می نمودند و عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا کسی از مردم پیش من محبوبتر از رسول خدا نبوده و اکنون کسی از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست ولی قسم به خدا این مانع نمی شود که دستور دهم این خانه را همراه این گروه آتش زنند، وقتی که عمر برگشت فاطمه نزد آنها رفت و گفت که عمر نزد من آمد و قسم یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند و به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید آنها دیگر برنگشتند و با ابوبکر بیعت کردند.

ابن ابی الحدید درباره جوهری می گوید، او از رجال حدیث و از ثقات مورد اعتماد است.

در نقل دیگر ابوبکر جوهری از عمر بن شیبّه و ... نقل می کند که عمر به خانه فاطمه (س) آمد و گفت: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجُنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لِأُخْرِقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ.

همچنین ابوبکر جوهری مؤلف کتاب السقیفه در روایت دیگر نقل می کند: که سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز در خانه فاطمه با آنان که در روایت سابق نامشان آمد یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و زبیر و گروهی از بنی هاشم - اجتماع کرده بودند تا با علی (علیه السلام) بیعت کنند، پس عمر به سوی آنها آمد تا خانه را با آنها بسوزاند.

ایشان این مطالب را در ذیل خطبه شصت و شش نهج البلاغه نیز ذکر می کند.

این اظهارات هم عقیده ابن ابی الحدید در این قضیه است و هم نظر ابوبکر جوهری که از او نقل کرده است.

۱۰ - مؤلف کنز العمال متوفای ۹۷۵ از اسلم نقل می کند که عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و ... و گفت به خدا قسم احترام تو نزد من مانع نمی شود که امر کنم گروهی را که نزد تو اجتماع کردند با خانه بسوزانند و بعد روایت را مثل نقل ابن ابی الحدید از جوهری به پایان می برد.

از میان نویسندگان معاصر اهل سنت بعضی ها به این حقیقت تلخ اشاره کرده اند گرچه اکثر آنها می کوشند که این مطالب را در آثارشان ذکر نکنند و تلاش می کنند که خلافت خلفاء را با شکل حکومت مردم بر مردم و یا اصل مشاوره توجیه کنند. بدیهی است که ریختن مأموران خلافت به خانه مخالفین و تهدید به آتش زدن و کشتادن متحصّنان به مسجد و وادار نمودن آنها به بیعت و کتک زدن و اهانت کردن و تهدید به قتل، مخالف با روح دموکراسی است، از این جهت اینها را در آثار و تألیفاتشان ذکر نمی کنند. (۹) ولی با این همه برخی از ایشان نتوانستند از دیدن حقیقت چشم ببوشند، و خلاف آن را بنویسند.

اینک ما سخنان بعضی از آنان را در این مسأله ذکر می کنیم.

۱۱ - نویسنده معروف و معاصر مصری عباس محمود العقّاد متوفای ۱۳۸۳ در کتاب عبقریة عمر می نویسد:

گروهی شدت عمل عمر در دعوت علی برای بیعت با ابوبکر را زیاد پنداشته اند، چنانچه در بعضی از روایاتیکه صحت آنها ترجیح دارد آمده است. و خلاصه آن روایات چنین است: که عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران بودند. پس گفت بخدا سوگند یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت

بیرون بیآید. پس زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و شمشیر از دستش افتاد بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند.

گروهی این شدت عمل را زیاد پنداشته اند. و آن را نوعی ستم از سوی عمر در حق علی و دور کردن بنی هاشم از خلافت شمرده اند.

۱۲ - عمر رضا کخّاله مؤلف اعلام النساء می نویسد:

پس ابوبکر عمر را به سوی آنها - افرادی که از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانه فاطمه متحصّن شده بودند - فرستاد. عمر از بیرون خانه آنها را صدا کرد، اما آنها از خارج شدن خودداری کردند عمر هیزم طلبید و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می آید و یا خانه را همراه با اهلش می سوزانم. به او گفتند: ای اباحفص در خانه فاطمه است گفت: گر چه فاطمه در خانه باشد.

البته مدرک عمر رضا در این قضیه کتاب الامامه والسیاسة منسوب به ابن قتیبه دینوری است. ای کاش وی به منابع بیشمار اهل سنت که در این باب وجود دارد مراجعه می کرد و به کتاب الامامه و السیاسة که در مورد آن حرفهایی زده اند اکتفا نمی کرد.

۱۳ - نویسنده معروف مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در این مورد می نویسد.

... و با این پیش بینی ها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه فاطمه رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که پسر عموی رسول خدا را چه بخواهد و چه نخواهد به آنچه تاحال نپذیرفته و ادار نماید، مردم حدسها می زدند، دسته ایی می گفتند تنها در برابر دم شمشیر سراطاعت خم می کند... و گروهی پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می شود... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشتند... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نمایند چه با این دستور زاده خطاب دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره نمودند تا بدین وسیله قانع سازد یا بی مهابا بتازد؟ ...

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهان پیش آمد مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت... این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی (علیه السلام) روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون

چهره رسول خدا در میان درب آشکار شد، چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته و آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانی‌اش گرفتگی غضب هویدا بود.

عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش چون موج از میان رفت همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل درب بیهوش زده ایستادند؛ زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا دیدند، سرها از شرمندگی و حیاء به زیر آمد و چشمها پوشیده شد دیگر تاب از دلها رفت همینکه دیدند فاطمه مانند سایه حرکت نمود و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها یکسره متوجه او گردید، ناله اش بلند شد و باران اشک سرازیر گشت و با سوزگر پی در پی پدرش را صدا می زد:

بابا ای رسول خدا ... گویا از تکان این صدا زمین زیرپای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد، باز زهرا نزدیکتر رفت و با آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می نمود:

بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه به سر ما آمد!؟

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد... .

۱۴ - همچنین استاد توفیق ابوعلم در کتاب «اهل البیت» زیر عنوان موضع گیری امام علی بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی روایتی را که ما از طبری نقل کردیم در کتابش می آورد، و می گوید عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین متحصن بودند، عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت خارج شوید... .

در نقل دیگر می نویسد که عمر به علی گفت: اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه ات را می سوزانم. علی (علیه السلام) گفت: آیا آن را می سوزانی درحالی که دختر رسول خدا در آن است؟ گفت: آری، آن را آتش می زنم گرچه دختر رسول خدا در آن باشد. سپس وی شعر شاعر نیل حافظ ابراهیم را ( که بعداً می آید ) شاهد می آورد... .



البته بعضی از نویسندگان اهل سنت که این موضوع را در آثارشان ذکر کرده اند این عمل را لغزشی از سوی دستگاه خلافت شمرده اند و با تلاش فراوان می کوشند که این عمل را توجیه کنند، تا به مقام عدالت و اجتهاد صحابه آسیبی وارد نشود و آن را از گناهان قابل آمرزش قلمداد می کنند.

ابن ابی الحدید در این مورد می گوید:

فاطمه زهرا (س) در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رفت و او وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند و این نزد اصحاب ما از اموری است که صدورش از آن دو قابل اغماض است، و سزاوار این بود که احترام او و حرمت منزل او را نگاه می داشتند ولی آنها از پیدا شدن اختلاف و تفرقه ترسیدند و به آن چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند.

ولی جای تأسف است که برخی از نویسندگان و شعرای اهل سنت آن را به عنوان مفاخر خلیفه دوم می شمارند. شاعر معروف معاصر محمد حافظ ابراهیم مصری که در سال ۱۳۵۱ هـ.ق درگذشته است در قصیده عمریه خود به مدح خلیفه دوم برخاسته و او را به جهت این عمل ستوده است.

و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حَرَقتُ دارک لا اُبقی علیک بها ان لم تُبایع وَبنتُ المصطفی فیها

ماکان غیرُ ابی حفص یفوهُ بها امامَ فارسِ عدنان و حامیها

به یاد بیآور سخنی را که عمر به علی گفت: چه ارجمند شنونده ای و چه بزرگ گوینده ای!

وی گفت: اگر بیعت نکنی خانه تو را می سوزانم و اجازه نمی دهم در آنجا بمانی هرچند دختر پیامبر برگزیده خدا در آن باشد.

این سخن را جز عمر کس دیگر نمی توانست بگوید آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبان آن .

آیا سوزاندن خانه دختر رسول خدا به منظور اخذ آراء بیشتر برای ابوبکر از افتخارات شمرده می شود که این شاعر آن را از مفاخر خلیفه دوم می شمارد؟

شارح قصیده عمریه «دمیاطی» در شرح بیت دوّم می گوید: اینکه دختر پیامبر برگزیده خدا در این خانه جای دارد علی را از گزند عمر برکنار نمیدارد. و سپس روایت ابن جریر طبری: آمدن عمر به در خانه فاطمه و جمله معروفش وَاللّٰهُ لَأُخْرِقَنَّ عَلَیْكُمْ أَوْلَتَ خُرْجُنَّ إِلَى الْبِیْعَةِ و ... را ذکر می کند.

پس در مورد مسأله اوّل یعنی آمدن مأمورین خلافت به در خانه امیرالمؤمنین و تهدید کردن آنها به سوزاندن خانه و قسم یاد کردن و امور دیگر، از نظر مدارک اهل سنتّ شکّی باقی نمی ماند گرچه بعضی ها با ذکر روایات متناقض می کوشند که قضیه را لوث کنند و خوانندگان را در شک و تردید بین روایات متناقض قرار می دهند ولی برخی دیگر قضیه را به صورت قطعی ذکر کرده اند و سپس در مقام توجیه عمل خلیفه برآمده اند.

\* \* \*

در مدارک و منابعی که ذکر کردیم هیچ سخنی از ابن قتیبه دینوری و کتاب منسوب به او الامامه و السیاسة نیست تا گاهی ایراد گرفته شود که استناد این کتاب به او تمام نیست (۱۰) و گاهی نیز بگویند:

تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات الامامه و السیاسة آشکارا به چشم می خورد و به احتمال این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است و گرنه فاطمه و علی (علیه السلام) با ایمان تر و منزّه تر و خردمندتر از آن بوده اند که برخلاف مصالح مسلمانان بپا خیزند و عمر بزرگتر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه دست یازد.

## انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه

از نظر مدارک و منابع شیعه چنانچه خواهد آمد، مراحل بعدی این مسأله - یعنی: ریختن به خانه و بردن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با وضع نامطلوب و جسارت آمیز و آسیب رساندن به حضرت فاطمه (س) - به خوبی اثبات می شود، و قهراً مرحله اول را نیز دربر خواهد داشت و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

\* \* \*

ولی بعضی از مدارک شیعی در احتجاج با اهل سنت تنها به ذکر مرحله اول که مورد قبول آنان است اکتفاء کرده اند، و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقاله تنها به فهرست این منابع و ذکر آدرس اکتفاء می کنیم.

- ۱ - کتاب الجمل، از شیخ مفید، متوفای سنه ۴۱۳، ص ۱۱۷ .
- ۲ - امالی، از شیخ مفید، مجلس ششم، ص ۳۰.
- ۳ - الشافی، سید مرتضی، جلد ۴ صفحه ۱۱۹
- ۴ - تقریب المعارف فی الکلام، شیخ تقی الدین ابی الصلاح حلبی متوفای ۴۴۷ صفحه ۱۶۷ .
- ۵ - تلخیص الشافی از شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی، متوفای ۴۶۰، ج ۳، ص ۷۶.
- ۶ - در المسترشد از محمدبن جریر طبری امامی، معاصر شیخ طوسی در صفحه ۳۷۳ و همچنین صفحه ۳۷۸ از واقدی این مطلب نقل شده است.
- ۷ - الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، از علی بن جعفر بن موسی بن طاووس، ص ۶۶ (روایت طبری و ابن عبدربه و واقدی و ابن جبیر و ... را نقل نموده است.)
- ۸ - نهج الحق و کشف الصدق، از ابن مطهر حلی، متوفای سنه ۷۲۶، ص ۲۷۰.
- ۹ - در نفحات اللاهوت محقق کرکی متوفای ۹۴۰ صفحه ۷۸ مسأله حاضر کردن آتش برای سوزاندن خانه آمده است.
- ۱۰ - محدث بزرگ و مؤلف وسائل الشیعه محمد بن حسن الحرّ العاملی در اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۲۸۱ (روایت آمدن عمر و تهدید به احراق را از قول سید از طرائف، در تحت شماره های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ نقل نموده و آن را تلقی به قبول کرده است.)
- ۱۱ - بحار الانوار، از علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۰.
- ۱۲ - حق الیقین فی معرفه اصول الدین، سید عبدالله شبّر متوفای ۱۲۴۲ ص ۱۸۷.
- ۱۳ - الفصول المهمه، از امام سید شرف الدین الموسوی، ص ۴۲.
- ۱۴ - الغدیر، از علامه شیخ عبدالحسین امینی، ج ۷، ص ۷۷ تا ۸۶ و ج ۳، ص ۱۰۳ با استناد از مدارک اهل سنت.

- ۱۵ - زندگانی حضرت فاطمه (س)، از دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰۹.
- ۱۶ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۰ در ترجمه ابوبکر، مقاله آقای هادی عالم زاده.

\* \* \*

## فصل دوم: ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)

گفته می شود که دختر گرامی پیامبر هنگام جلوگیری از ورود مهاجمین به خانه صدمه و آسیب دید به طوری که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد، و از آن پس همواره بیمار، و در رنج و اندوه بسر می برد تا رحلت کرد. این موضوع از نظر مدارک و منابع شیعی به آسانی قابل اثبات است و به عنوان یک امر مسلم تلقی می گردد. این مسأله هم در آثار قداماء و متقدمین از علمای شیعه و هم در آثار متأخرین آنها منعکس گردیده است.

نه تنها شیعه بلکه برخی از اهل سنت نیز بدان اشارت نموده اند، ولی چنانچه بیان داشتیم بسیاری از آنان در همان مرحله اول توقف نموده و قدمی جلوتر ننهاده اند و از ذکر حوادث بعدی سکوت کرده اند، ولی چنانچه به زودی خواهد آمد نتیجه بحث این سه فصل حکایت از وقوع این حادثه هولناک و دلخراش و اسفبار دارد.

برای تحقیق در مسأله بحث را در دو بخش مطرح می کنیم:

۱ - انعکاس این قضیه در مدارک شیعی و احیاناً در برخی از منابع سنی.

۲ - علت عدم انعکاس این قضیه در اکثر منابع سنی.

اما در قسمت اول نخست به نقل سخنان برخی از بزرگان شیعه می پردازیم و سپس گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنت را ذکر می کنیم.

در آثار و تألیفات بزرگان شیعه چه متقدمین و چه متأخرین، و چه محدثین و چه متکلمین و ... این قضیه اسفبار منعکس شده است.

۱ - نصر بن مزاحم منقری کوفی مورخ شیعی متوفای سنه ۲۱۲ در کتاب صفین می آورد، وقتی که معاویه شریعه فرات را برای بار دوم بر روی سپاه عراق بست، مردی از طایفه سکون از اهل شام به نام سلیل بن عمرو، در ضمن اشعاری معاویه را بر ادامه ممانعت آب تحریک و تشجیع نمود، معاویه پاسخ داد حق با شماست ولیکن عمروعاص نمی گذارد (یا چنین نظری دارد) و می گوید:

آنها را از آب مانع مشو، چون علی کسی نیست که خودش تشنه بماند و ترا سیراب ببیند در حالی که افسار اسبها در دست او و سپاه اوست و به فرات نظر می افکند مگر آنکه یا از فرات سیراب شود و یا کشته شود و تو می دانی که او شجاع و بی باک است و با او مردم عراق و حجاز هستند و من و تو شنیده ایم که او می گفت:

ای کاش! چهل مرد می داشتم و سپس قضیه ای را یاد کرد، ای کاش! در روزی که خانه فاطمه را تفتیش می کردند چهل مرد می داشتم.

۲ - محمد بن یعقوب کلینی متوفای ۳۲۹ در اصول کافی در باب مولد الزهراء حدیث دوم به سند صحیح از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ صِدِّيقَةَ شَهِيدَةٌ وَإِنَّ بَنَاتَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئُنَّ».

مولی محمد صالح مازندرانی متوفای ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۱ در شرح واژه شهید می گوید: شهید به کسی گویند که در میدان جنگ به عنوان انجام وظیفه کشته شود سپس معنای آن توسعه یافت و به هر کسیکه مظلومانه کشته شود، مثل فاطمه (س) اطلاق می شود زیرا او را در حالیکه فرزندی در شکم داشت در به پهلوی او زدند و فرزندش سقط شد و به سبب آن از دنیا رفت اما وجه تسمیه (این افراد و حضرت فاطمه (علیه السلام)) به شهید این است که خداوند و فرشتگان، بهشت را برای او شهادت می دهند. و یا اینکه او پس از مردن به حیات متصف می شود مثل اینکه او حاضر و ناظر و نمرده است و یا اینکه مقام و منزلتی را که خدا برایش فراهم نموده مشاهده می کند.

علامه مجلسی متوفای ۱۱۱۱ در مورد سند حدیث می فرماید: صحیح.

و در شرح این حدیث می فرماید:

این خبر دلالت می کند بر اینکه فاطمه صلوات الله علیها شهیده است، و این از متواترات می باشد و سبب شهادت آن حضرت این بود که آنها پس از آنکه خلافت را غضب کردند و بیشتر مردم با آنها بیعت کردند به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستادند تا برای بیعت حاضر شود، امام از آمدن امتناع کرد عمر عده ای را مأمور کرد تا خانه را با اهلش بسوزاند و خواستند به زور وارد خانه شوند ولی فاطمه (س) آنها را از ورود به خانه مانع شد، قنفذ غلام عمر در را به شکم فاطمه (س) زد که پهلوی او شکست و جنینی که در رحم داشت و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نام او را محسن نهاده بود ساقط شد، و به همین جهت مریض شد و در این مرض رحلت فرمود.

مجلسی سپس به ذکر روایاتی در تأیید سخن فوق از علمای اهل سنت و شیعه می پردازد.

۳ - شیخ جلیل اقدم صدوق متوفای سنه ۳۸۱ هـ ق روایت مفصّلی از ابن عباس از رسول گرامی اسلام در فضیلت فاطمه زهرا (س) نقل می کند. تا اینکه می گوید رسول خدا فرمود: «هرگاه فاطمه را می نگرم به یادم می آید ستم و ظلمی که بعد از من به او روا خواهند داشت. و گویا با فاطمه حاضریم و می نگرم که خواری وارد خانه او می شود و هتک حرمت او می گردد و حق او را غصب می نمایند و او را از ارثش محروم می کنند و پهلوی او را می شکنند و جنین او را سقط می کنند و او فریاد می کشد که یا محمداه و استغاثه می کند ولی کسی به فریاد او نمی رسد و همواره پس از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست...» .

همچنین در مجلس بیست هشتم، حدیث دوم با سند معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت پیامبر نشستیم ناگاه آن حضرت به سوی ما نظر افکند و گریست گفتم سبب گریه چیست یا رسول الله؟

فرمود: گریه ام برای آنچه می آید که بعد از من به شما روا خواهند داشت.

پرسیدم آن چیست؟

فرمود: برای ضربتی که به فرق تو خواهد رسید و آن سیلی که بر روی زهرا خواهند نواخت و زخمی که بر ران حسن خواهند زد و او را به زهر مسموم کنند و از کشتن حسین.

چون این خبر را شنیدند همه گریان شدند.

همچنین شیخ صدوق در معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام): «یا علی لک کنز فی الجنة و انت ذوقنیها» پس از معنا نمودن کنز و مختار خودش (کلید نعمت های بهشت) می گوید: از بعضی از اساتیدم شنیدم که می گفت منظور از این کنز فرزندش محسن است، همانیکه حضرت فاطمه به علت قرار گرفتن بین در و دیوار او را ساقط کرد... .

صدوق بدون آنکه در پیرامون این معنی اظهار نظر کند وارد بیان معنای ذوالقرنین می شود.

۴ - در کتاب اختصاص منسوب به شیخ مفید، جسارت و هتک احترام و صدمه دیدن حضرت فاطمه (س) در مسأله فدک ذکر شده است.

البته ایشان در داستان سقیفه می گوید مأمورین خلیفه به در خانه امیرالمؤمنین آمدند و فاطمه (س) در را بر روی آنها بست و عمر با لگد در را شکست و مأمورین به خانه ریختند و امام (علیه السلام) را به زور به مسجد بردند. در این جا سخنی از زدن فاطمه زهرا (س) نیست، ولی در داستان فدک می گوید ابوبکر قباله فدک را به فاطمه داد و فاطمه (س) خارج شد و در راه به عمر برخورد کرد، عمر پرسید آن چیست که با تو است؟

گفت: سند فدک است که ابوبکر به من داد، گفت: آن را به من بده. فاطمه (س) خودداری نمود. عمر چنان با لگد او را زد که فاطمه محسن را که به آن حامله بود، سقط کرد و چنان سیلی به او زد که گوشواره از گوش او شکست و قباله را گرفت و پاره کرد...

کتاب شناس بزرگ شیعه، شیخ آغابزرگ طهرانی در الذریعه اختصاص را از تصنیفات شیخ مفید می داند و می افزاید شیخ مفید اختصاصش را از اختصاص شیخ ابی علی احمد بن الحسین معاصر شیخ صدوق استخراج کرده است و از اختصاص شیخ ابی علی اثری در دست نیست، ولی مؤلف کشف الحجب گفته: می گویند مؤلف اختصاص فردی به نام جعفر بن الحسین است، ولی از ظاهر سیاق برمی آید که این کتاب از تألیفات شیخ مفید است.

مؤلف الذریعه در تأیید نظریه مؤلف کشف الحجب می گوید: جعفر بن الحسین متوفای ۳۴۰ می باشد و نجاشی در شرح حال او ضمن برشمردن تألیفات وی اختصاص را ذکر نکرده است. و سپس می گوید: ظاهراً شیخ مفید کتاب اختصاص را از یکی از این دو کتاب استخراج کرده است.

اخیراً بعضی از محققین استناد این کتاب به شیخ مفید را ناتمام دانسته اند، به آن مراجعه شود.

۵ - مسعودی مؤلف مروج الذهب در اثبات الوصیه در داستان سقیفه می نویسد:

مأمورین خلیفه به سوی منزل امام روی آوردند و به خانه امام هجوم بردند و در خانه را سوزاندند و امام (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون بردند و فاطمه سیده زنان عالم را بین در و دیوار قرار دادند تا جایی که فرزندی که در رحم داشت افتاد، و امام را وادار به بیعت کردند امام خودداری کرد گفتند: اگر بیعت نکنی ترا می کشیم و ...

کتاب شناس بزرگ شیعه، مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی بدون نقل هیچ خلاقی این کتاب را از ایشان می داند. همچنین نجاشی در رجال، علامه حلی در الخلاصه، شهید ثانی در حاشیه بر خلاصه علامه، مجلسی در



مدارک بحار، ابوعلی حائری در منتهی المقال، خوانساری در روضات الجنّات، محدّث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل ج ۳، ص ۳۱۰، ممقانی در تنقیح المقال، کتبی در فوات الوفيات و کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها و... همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند.

۶ - سید مرتضی علم الهدی متوفای ۴۳۶ می گوید: قاضی عبدالجبار معتزلی مسأله زدن عمر حضرت فاطمه را انکار می کند و از ابوعلی (جبائی) نقل می کند که خبر نقل شده از جعفر بن محمد (علیه السلام) در زدن عمر حقیقت ندارد بلکه روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو خلیفه اظهار دوستی می کرد.

سید مرتضی در این مقام می گوید: استناد قاضی عبدالجبار به انکار ابوعلی در این قصه و ادعای دوستی امام صادق نسبت به آن دو خلیفه اشکالاتی دارد؛ اول اینکه انکار ابوعلی بدون دلیل است و چگونه ابوعلی این روایت را رد نکند در صورتی که به عقیده او خلافت حق آنان - ابوبکرو عمر - بود و آنان بخشی از حقوقشان را دریافت کردند و به لطف و تأیید الهی نزدیک بودند و در دینداری می کوشیدند و اگر او این عقاید تحقیق نشده را از قلبش بیرون می کرد، آنوقت معنای این روایت را می فهمید و دست کم در درستی و بطلان آن شک می کرد ... و سپس سید ادعای اظهار دوستی امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو را رد می کند و روایت آن را جعلی و ساختگی می داند ... .

۷ - شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی متوفای ۴۶۰ در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می گوید:

«وَاللّٰهُ مَا بَايَعَ عَلِيَّ (علیه السلام) حَتَّى رَأَى الدَّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ».

به خدا قسم علی (علیه السلام) بیعت نکرد تا اینکه دید که دود وارد خانه اش گردید.

طبق این روایت مسأله در حد تهدید به احراق نبوده است بلکه آن را عملی ساختند و در خانه را آتش زدند و در سوخته را با لگد پا از جا درآوردند و به خانه ریختند و...

هچنین وی در این مورد می نویسد:

از چیزهایی که بر خلیفه اول عیب گرفته اند و عملش را مورد انکار قرار داده اند زدن آنهاست فاطمه زهرا (س) را. و روایت شده که آنها او را با تازیانه زدند و مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه (س) را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سقط کرد و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلاخلاف است، و مأمورین خلیفه خواستند که خانه را بر او بسوزانند هنگامی که گروهی بدان پناه بردند و از بیعت امتناع ورزیدند و کسی نمی تواند خبر مربوط به واقعه را انکار کند؛ زیرا خبر این قضیه را قبلاً از بلاذری و غیر او نقل کردیم و روایات - شیعه در این قضیه مستفیضه است و در آن اختلافی ندارند(۱۱).

۸ - متکلم بزرگ قرن ششم عبدالجلیل قروینی مؤلف کتاب «النقض» در رد «بعض فضائح الروافض» می نویسد:

آنچه (مؤلف) گفته است: و گویند عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را محسن نام نهاده بود.

جواب آن است که این خبری است درست و بر این وجه نقل کرده اند، و در کتابهای شیعی و سنی مذکور و مسطور است. اما خبر مصطفی(صلی الله علیه وآله وسلم) است که «أَنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ» اگر غرض عمر آن باشد که علی (علیه السلام) بیرون آید و بیعت کند بر ابوبکر به خلافت و غرضش نه آن باشد که کودک در شکم فاطمه (س) سقط شود چه ممکن که نداند که فاطمه در پس در ایستاده است اگر چنین باشد آن را قتل خطاء گویند. و اگر عمداً کرده باشد هم نه معصوم است چه ممکن که خود بداند که فاطمه(س) در پس در ایستاده است حکم خدا راست در آن، نه ما را و شما را. در این نقل بیش از این نتوان گفتن.

۹ - همچنین خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و متکلم و دانشمند نجومی متوفای سنه ۶۷۲، در تجرید الاعتقاد، این حادثه ناگوار را آورده است. روشن است که مطالب و محتویات یک کتاب کلامی و عقیدتی که عقائد و نقطه نظرهای دینی یک مذهب و مکتب را بازگو می کند نمی تواند متکی و مبتنی بر یک سری روایات ضعیف باشد، بلکه این عقیده اکثریت قاطع دانشمندان شیعه در این مورد است.

خواجه در بحث امامت از تجرید الاعتقاد در صلاحیت نداشتن غیر حضرت امیر(علیه السلام) برای امامت، در مورد ابوبکر می گوید:

ابوبکر را در خانه رسول خدا دفن کردند که در زمان حیات از دخول آن ممنوع بود و هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد گروهی را به خانه آن حضرت فرستاد و آتش در خانه افکندند، با آنکه دختر گرامی رسول خدا فاطمه (س) و حسن و حسین علیهما السلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند و حسنین وقتی که او را در جایگاه رسول خدا دیدند بر او اعتراض کردند، و در آخر عمر حسرت می خورد که چرا با خانه فاطمه (س) بی حرمتی کرد.

۱۰ - علامه حلی متوفای ۷۲۶، در کشف المراد در توضیح این قسمت می گوید :

اینها انتقادات دیگری است در مورد ابوبکر، او در خانه رسول خدا به خاک سپرده شد در صورتی که در حیات رسول خدا از ورود به آن خانه بدون اذن او نهی شده بود، و وقتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیعت امتناع کرد گروهی را به خانه او فرستاد و آنها آتش در خانه افکندند، در حالی که ساکنین خانه فاطمه (س) و حسنین و جمعی از بنی هاشم بودند، و علی (علیه السلام) را با جماعتی به جبر از خانه بیرون کشیدند و زبیر که با آنها بود شمشیرش را گرفتند و شکستند و ضربتی به فاطمه (س) رسید که از آن ضربت جنینی را که در رحم داشت و پیامبر او را محسن نام نهاده بود سقط کرد و ...

۱۱ - فاضل مقداد متوفای ۸۲۶، در شرح باب حادی عشر در ذیل کلام علامه حلی: «وَالْأَدْلَةُ فِي ذَلِكَ لِاتُّخْصِي كَثْرَةً» (۱۲)، شش دلیل بر این امر می آورد و در دلیل پنجم می گوید:

آن حضرت ادعای امامت فرمود ... چون دید کسی او را یاری نمی کند در خانه نشست و مشغول جمع آوری قرآن شد و چون او را به جهت بیعت طلبیدند، امتناع کرد تا آنکه در خانه او را آتش زدند و او را به جبر و قهر بیرون کشیدند ...

شارح دیگر باب حادی عشر ابن مخدوم حسینی متوفای سنه ۹۷۶، در مفتاح الباب در شرح این سخن علامه می گوید:

ادعای امامت آن حضرت در کتابهای سیره مشهور است و حتی در آنها آمده هنگامی که امام مخالفت مخالفین و اصرار آنها در مخالفت با خویشان را دید و دانست، در خانه اش نشست و به جمع آوری کتاب خدا مشغول شد و او را برای بیعت طلبیدند و او خودداری نمود تا در خانه اش آتش افکندند و او را به زور بیرون کشیدند.

۱۲ - همچنین علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ می گوید :

و منها؛ ما رواه البلاذری و اشتهر فی الشیعه انه حصرَ فاطمَةَ فی البابِ حتی اسْقَطَتْ مُحْسِنًا مَعَ عِلْمِ کُلِّ أَحَدٍ بِقَوْلِ آبِیْهَا لَهَا : فَاطِمَةُ بَضَعَتْ مِنِّي مَنْ أَدَاها فَقَدْ أَدَانِي .

از آن جمله چیزی است که بلاذری نقل کرده و میان شیعه مشهور است که عمر حضرت فاطمه را پشت در محصور کرد به طوری که محسن را سقط کرد با اینکه همه می دانند پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

البته در چاپهای فعلی کتاب بلاذری ( انساب الاشراف ) چنین خبری در آن دیده نمی شود و ممکن است با توجه به پراکندگی مجلدات این کتاب در گذشته، تصرفی در آن انجام گرفته باشد.

غیر از موارد یاد شده در مدارک و منابع دیگر شیعی، نیز این موضوع عنوان شده است اگر چه در اعتبار برخی از این منابع حرفه‌ای زده اند، و در استناد آنها به مؤلفین اتفاق نظر وجود ندارد. ما تنها فهرست این منابع را نقل می کنیم و از ذکر اقوال مؤلفین خودداری می کنیم.

۱ - کتاب سلیم بن قیس متوفای حدود سنه ۹۰ هجری، حدیث چهارم ص ۳۷ نقل نموده است.

۲ - التفسیر ، تألیف محدث جلیل محمدبن مسعودبن عیاش ، معاصر ثقۀ الاسلام کلینی ، در جلد ۲ صفحه ۶۷ ، مسأله آمدن عمر با گروهی به در خانه حضرت فاطمه ، شکستن در خانه ، ریختن مهاجمین به خانه ، و بردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملبیاً آمده است.

در مورد انتقام و احکام تفسیر ارزشمند عیاشی به کتاب چهل مقاله از آیت الله رضا استادی ، مقاله « تفسیر عیاشی و مؤلف آن » مراجعه شود.

۳ - دلائل الامامۀ، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، معاصر شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) و نجاشی (متوفای ۴۵۰) و او متأخر از ابن جریر عامی است و سید ابن طاووس و سید هاشم توبلی بسیار از او نقل کرده اند.

ایشان در ص ۴۵، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می نویسد:

علت وفات حضرت فاطمه این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر) به دستور او با غلاف شمشیر او را زد به گونه ای که آن حضرت فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد و به سبب آن سخت مریض شد.

این روایت از حیث سند معتبر و قابل اعتماد می باشد.

این نقل با دیگر نقل هایی که این امر را به عمر نسبت می دهد منافات ندارد؛ زیرا چنانچه در این نقل آمده ممکن است که عمر دستور داده باشد و قنفذ اجرا کرده باشد از این جهت فعل را می توان به هر یکشان نسبت داد.

۴ - الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی از اعلام قرن پنجم در احتجاج امام حسن مجتبی با جماعتی از مخالفین از جمله مغیره بن شعبه ص ۴۱۳ این مسأله را نقل کرده است.

۵ - در کامل بهائی، تألیف حسن بن علی بن محمد مشهور به عمادالدین طبری، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی، نیز آسیب دیدن آن بانوی بزرگوار از سوی مهاجمین و شهادت محسن در ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ آمده است.

۶ - ارشاد القلوب الی الصواب، للشیخ الجلیل ابی محمد الحسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی، از معاصرین فخر المحققین فرزند علامه حلی متوفای ۷۷۱ نیز این مطلب را متعرض شده است.

۷ - در نفحات اللاهوت از محقق کرکی، صفحه ۱۳۰، تهدید به آتش زدن خانه و فراهم کردن هیزم و از بین رفتن محسن آمده است.

۸ - غایه المرام فی حجة الخصام از محدث بزرگوار سید هاشم بحرانی در باب ۵۶، ص ۵۵۹ این موضوع را از سلیم آورده است.

۹ - علامه مجلسی نیز در بحار الانوار این حادثه ناگوار را ذکر می کند.

۱۰ - در بحار المعارف از شیخ عبدالصمد همدانی، متوفای ۱۲۱۶ قمری نیز این مطلب آمده است.

\*\*\*

## علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه

حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ در علم الیقین در فصل بیستم در این مورد می نویسد:

سپس عمر عده ای از طلقاء و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند یا علی از خانه بیرون بیا که خلیفه رسول خدا ترا می خواند، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند.

پس هیزم آوردند و در پای در نهادند و آتش تهیه کردند تا در خانه را بسوزانند و عمر فریاد کشید و گفت: به خدا قسم اگر در را باز نکنید آن را آتش می زنم و همین که فاطمه (س) دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند حرکت کرد و در را گشود.

همین که در را گشود جمعیت او را به عقب راندند و فاطمه (س) بین در و دیوار واقع شد و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و درحالی که او را بر زمین می کشاندند به سوی مسجد بردند، فاطمه (س) بین آنها و همسرش حائل شد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که پسرعمویم را به زور به مسجد ببرید... جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند، عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه (س) را بزند، قنفذ پست و پهلوی فاطمه را به تازیانه گرفت تا زهرا (س) از حال برفت و اثر آن در جسم شریفش پیدا شد و این ضربت بیشترین تأثیر را در افتادن جنین او که پیامبر او را محسن نام نهاده بود، داشته است و ... .

البته مرحوم فیض این بخش از علم الیقین ( یعنی از فصل ۶ باب ۱۴ تا اول فصل ۲۵ از همین باب ) را از کتاب « التهاب نیران الاحزان » نقل می کند ولی از بیوگرافی مؤلف این کتاب اطلاعی در دست نیست. منتهی اعتماد فیض بر این کتاب و نقل فصلهایی از آن می تواند بیانگر نظر وی در این قضیه باشد (۱۳).

\* \* \*

همچنین محدث قمی حاج شیخ عباس در بیت الاحزان در موارد زیادی این مسأله را خاطر نشان کرده است، و به تألیف ایشان در این موضوع، بیت الاحزان مراجعه شود.

همچنین سید عبدالرزاق الموسوی المقرم متوفای ۱۳۹۱ در صفحات ۶۱ و ۷۸ و ... کتاب « وفاة الصدیقه الزهرا(علیه السلام) » این مسأله را یادآور شده است.

بنابر این مسأله از نظر روائی و کلامی و تاریخی مورد اتفاق علماء شیعه است. شأن یک محقق و پژوهشگر تاریخ آن است که با توجه به مدارک و منابعی که در دست دارد به تحقیق و بررسی بپردازد چه اینکه تاریخ یک علم نقلی است، همانند فقه و تفسیر و ... ما نمی‌توانیم به صرف بعید دانستن این امر از طرف دست اندرکاران خلافت به تاریخ سازی بپردازیم، و این همه منابع و مدارک را نادیده بگیریم و اگر این امر را دیگران قبول ندارند لاقلاً این عقیده شیعه است.

\* \* \*

## نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام

در اینجا مناسب است که نگاهی نیز به زیارتنامه های آن حضرت بیندازیم، برای آن حضرت چند زیارتنامه ذکر کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود. یکی همان زیارتنامه معروفی است که با جمله: **أَسْلَامٌ عَلَيْكِ يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ ...**

این زیارتنامه دارای سند است، و شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی و بعدیها نیز آن را ذکر نموده اند.

در این زیارتنامه کوتاه و مختصر جملائی دالّ بر شهادت و یا شکستن پهلو و... وجود ندارد، و گویا این زیارتنامه به نظر شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه نرسیده و از این جهت آن را نیاورده است.

دیگر زیارتنامه مختصری است که شیخ مفید در کتاب المزار می آورد و بخشی از آن چنین است: **أَسْلَامٌ عَلَيْكِ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَسْلَامٌ عَلَى ابْنَتِكَ الصَّديقَةِ الطَّاهِرَةِ أَسْلَامٌ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، اِيَّتِهَا الْبَتُّوُولُ الشَّهِيدَةُ الطَّاهِرَةُ ، لَعْنُ اللَّهِ مَا نَعَكَ اِرْتِكِ و دَافِعَكَ عَن حَقِّكَ ...**

کفعمی در بلدالامین و مجلسی در بحارالانوار نیز آن را آورده اند.

در زیارتنامه سوّم که شیخ طوسی می فرماید اصحاب ما آن را در مقام زیارت آن حضرت می خوانند این جملات آمده است **أَسْلَامٌ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ... أَسْلَامٌ عَلَيْكِ اِيَّتِهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ ... أَسْلَامٌ عَلَيْكِ اِيَّتِهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمُقَهَّوْرَةُ...**

شیخ طوسی این زیارت را از شیخ صدوق گرفته است و متن آن از منشآت خود صدوق است. صدوق می گوید پس از آنکه پشت به قبله و روی به جانب بیت فاطمه نمودم چنین گفتم: السلام عليك ... و در پایان می افزاید: من در احادیث زیارتنامه ای برای حضرت فاطمه نیافتم، پس می پسندم برای مراجعه کننده به کتابم آنچه را که برای خودم می پسندم.

در زیارتنامه چهارم که مجلسی و دیگران آن را از سید بن طاووس از کتاب مصباح الزائر او نقل می کنند در فرازی از آن چنین آمده است :



... أَسْلَامٌ عَلَى الْبَتُولَةِ الشَّهِيدَةِ ... أَسْلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَّحِنَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الصَّابِرَةُ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ مَنَعَكَ حَقَّكَ وَ دَفَعَكَ عَنِ ارْتِكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ ظَلَمَكَ وَ أَعْتَنَكَ وَ غَصَصَكَ بِرَيْثِكَ وَ أَدْحَلَ الذَّلَّ بَيْنَكَ ...

در این زیارتها شهیده را به معنای گواه و الگو گرفتن و آن را همانند بتول ، راضیه ، مرضیه از القاب آن حضرت قرار دادن خلاف ظاهر است. زیرا شهید به معنای کسی که در میدان جنگ و یا مظلومانه کشته شود در لسان پیامبر و ائمه (علیه السلام) بکار رفته ، و در صدر اسلام یک اصطلاح رایجی بوده است.

بنابراین اطلاق شهیده به آن حضرت به این معنا است که آن حضرت مظلومانه به خاطر آسیبی که به او رسیده بود وفات کرد. وانگهی ما در میان اسماء و القابی که از زبان پیامبر اسلام و ائمه اطهار برای آن بانوی بزرگوار ذکر شده لقبی به نام شهیده ( به معنای شاهد و الگو ) نمی یابیم ، تا بگوییم شهیده به همین معنا در زیارت نامه ها منظور است ، بلکه این لقب نیز مثل صابره ، ممتحنه ، مظلومه و مضطهده و ... به خاطر آسیب مهاجمین به آن حضرت ، که منتهی به رحلت او گردید بعداً به او داده شده است.

در زیارتنامه پنجم که مرحوم مجلسی و محدث قمی آن را از سید بن طاووس متوفای ۶۶۴ نقل نموده اند جملاتی به صورت صریح بر شکستن پهلو و کشتن فرزندش محسن و غصب کردن حق وی دلالت می کند.

... وَ صَلَّى عَلَى الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ، الصِّدِّيقَةِ الْمَعْصُومَةِ، النَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ، الرَّضِيِّهِ الْمَرْضِيَّةِ، الزَّكِيَّةِ الرَّشِيدَةِ، الْمَظْلُومَةِ الْمُقْهُورَةِ، الْمَغْصُوبَةِ حَقِّهَا الْمَمْنُوعَةَ ارْتِئُهَا، الْمَكْسُورَةَ ضَلَعُهَا، الْمَظْلُومَ بَعْلُهَا الْمُقْتُولَ وَلَدُهَا ...

البته علامه مجلسی تصریح می کند که سند این زیارت به نظرش نرسیده است، ولی اکثر محدثین شیعه این زیارت را در کتاب دعا و زیاراتشان آورده اند.

این حاکی از آن است که محتوی این زیارت مورد قبول و باور علمای شیعه بوده است و اگر این ظلم و ستمها بر آن حضرت واقع نشده بود خواندن این زیارتنامه با توجه به اینکه زیارت یک عمل عبادی است مشروع و جایز نمی بود.

در نتیجه از نظر علمای شیعه، مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نمی یابد بلکه مأمورین خلیفه به خانه ریختند و در این رهگذر به فاطمه زهرا (س) آسیب و صدمه رسانیدند به گونه ای که فرزندی را که در رحم داشت، ساقط کرد، و از صدمات آن به بستر مریضی افتاد و در آن کسالت رحلت کرد.

به تصریح مرحوم شیخ الطائفه در تلخیص الشافی این مسأله نزد شیعه معروف و بلاخلاف است.

## انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت

چنانچه قبلاً بیان نمودیم بیشتر علمای اهل سنت این مرحله از تاریخ را مسکوت گذاشته و مسأله را در حدّ تهدید به احراق پایان برده اند، و تهدید به احراق و حتی تأکید نمودن این تهدید به سوگند را به انگیزه حفظ وحدت مسلمین و بیعت با خلیفه، امری ناچیز می دانند و آن را عیبی برای خلافت به حساب نمی آورند.

ولی با این همه، بعضی از علما و دانشمندان اهل سنت به این مرحله نیز تصریح کرده اند و از بعضی دیگر به طور ضمنی این قضیه فهمیده می شود.

قاضی عبدالجبار معتزلی، متوفای ۴۱۵ در این مورد می گوید:

معلومٌ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لما امْتَنَعَ عَنِ الْبَيْعَةِ هَجَمُوا عَلِيَّ دَارِ فَاطِمَةَ (س).

روشن است، هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت خودداری کرد مأمورین خلیفه به خانه فاطمه ریختند (۱۴).

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: من در نزد استاد خود ابوجعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می خواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا کرده بود و او را به گونه ای ترساند که فرزندی از او سقط شد و به این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد، و می افزاید:

چون این حدیث را بر نقیب خواندم، وی گفت: هرگاه رسول خدا خون هبار را به جهت ترساندن زینب هدر کرد ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیات بود، نسبت به خون کسی که فاطمه را ترساند و فرزند او را هلاک گرداند، نیز چنین می کرد ابن ابی الحدید می گوید:

به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن را سقط کردند نقیب گفت: آن را از من نقل نکن و خلاف آن را نیز از من نقل نکن که من در این امر به خاطر وجود اخبار متعارض متوقف هستم.

چنانچه از عقائدش به دست می آید (۱۵) شیعه زیدی است و فرقه زیدیه در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی موافق اهل سنت هستند.

و جای این سؤال است که اخبار دال بر سقط محسن چه شده است تا به جهت تعارض با اخبار مخالف موجب توقف نقیب در این مسأله شده است. چون در کتب فعلی اهل سنت روایات اندکی بر سقط محسن دیده می شود.

همچنین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی از اعلام قرن هفتم و هشتم، عین حدیثی را که ما از امالی شیخ صدوق نقل کردیم در فرائدالسمطین با ذکر سند آورده و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می کنیم چون با نقل مرحوم شیخ صدوق هیچ اختلافی ندارد.

همچنین سابقاً بیان داشتیم که شهرستانی در الملل و النحل و صفدی در الوافی بالوفیات، و عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق در نقل عقائد نظام اهانت عمر به حضرت فاطمه و ضربه زدن به آن حضرت و از بین رفتن محسن را جزو آن عقاید شمرده است.

محمدبن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ می نویسد:

أَمَّا مُحْسِنٌ فَدَرَجَ سِقْطاً ، محسن به علت سقط شدن از بین رفته است (۱۶).

شاعر توانا و ادیب بزرگ جهان عرب ، عبدالمسیح انطاکی مسیحی ، متوفای ۱۳۴۱ قمری در « القصیده العلویة المبارکة » ، پاورقی صفحه ۲۰۴ ، علت وفات حضرت فاطمه را چنین می نویسد:

چند امر در سلامت فاطمه زهرا(س) تأثیر داشت ؛ ۱ - رحلت جانگداز پدر بزرگوارش . ۲ - غصب خلافت از همسرش . ۳ - خشونتی که از عمر بن الخطاب بر او رفت.

همچنین عمر ابوالنصر، نویسنده معاصر مصری ، مسأله هجوم عمر به خانه حضرت فاطمه(س) و وادار کردن علی به بیعت با ابوبکر را ذکر می کند وی در مورد محسن می نویسد:

مورخین در وجود او اختلاف دارند اگر چه یعقوبی و مسعودی و غیر آنان بر وجود او تأکید می ورزند.

مؤلف کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد می گوید:

که فاطمه پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است. شاید به خاطر ناراحتی و اضطراب زیاد کودک را سقط کرده است (۱۷).

\* \* \*

همچنین عباس محمود العقاد در وفات حضرت فاطمه می نویسد:

زهرا به بیماری فرسایشگر قابل توصیفی مبتلا نبوده است زیرا یکی از ویژگیهای عرب توانایی زیاد آنان در توصیف است ، اطرافیان زهرا و اهل خانه او از قدرتمندترین عرب در بیان سلامت و مریضی افراد بودند، و ما در کلام آنان که شکوه های او را بازگو می کنند به بیماریهایی بر نمی خوریم که انسانی را در عنفوان جوانی از بین ببرد، آنچه از کلامشان به دست ما رسیده علت وفات وی نقاهت ، ضعف و اندوه است و بر اینها رنج و بیماری تولد زودرس را نیز باید افزود هر گاه درست باشد که او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است چنانچه در بعضی از اخبار مشاهده می شود(۱۸).

## محسن در کتب دانشمندان شیعی و سنی

علت مرگ او سخنان متفاوتی ابزار داشته اند و طبق مدارک شیعی او بر اثر وارد آمدن ضربه ای بر شکم فاطمه (س) سقط شده است چنانچه بعضی از نویسندگان اهل سنت نیز مثل نظام، محمد بن طلحه شافعی، جوینی مؤلف فرائد السمطين و ابن قتیبۀ در المعارف بنا به اظهارات دیگران نیز همین را آورده اند. (۱۹) البتۀ بعضی دیگر بدون اینکه اشاره ای به تاریخ تولد و در گذشت او بکنند به صورت خیلی مبهم گفته اند: او در کودکی در گذشت.

چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم رشید الدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ در مناقب حضرت فاطمه (س) در فصل حلیتها و تاریخها می نویسد:

و فی معارف القتیبی: إِنَّ مُحْسِنًا فَسَدَ مِنْ زَخْمٍ قُنْفُذِ الْعَدَوَى.

محسن به علت ضربه قنفذ در گذشت.

نه تنها ابن شهر آشوب چنین چیزی را می گوید بلکه حافظ گنجی شافعی المقتول ۶۵۸ در کفایۀ الطالب می نویسد:

ابوعبدالله شیخ مفید بر جمهور افزوده و گفته است؛ فاطمه (س) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پسری را سقط کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را محسن نامیده بود، و این چیزی است که کسی از مورخین غیر از ابن قتیبۀ آن را ذکر نکرده است.

ولی متأسفانه در «المعارف» موجود، چاپ دوّم، ناشر دارالمعارف مصر ص ۲۱۱، چنین آمده است:

و اما محسن بن علی فهلك و هو صغير.

این نوع از تحریف حقایق اعتبار بسیاری از کتب را زیر سؤال برده است.

علامه محقق سیدجعفر مرتضی العاملی، در کتاب دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام در مقاله «إِعْرَافِ الكُتُبِ المَحْرُفَةِ» حدود بیست و هفت مورد از این نوع تحریفها را متذکر شده، به آن مراجعه شود.

با توجه به نظر دانشمندان شیعه در کشته شدن محسن، محدثین اهل سنت خواسته اند بین این دو قضیه جمع کنند: یکی خبر مشهور بین مسلمین در اینکه نسبت و منزلت امیرالمؤمنین با پیامبر، همان مقام و منزلت هارون به حضرت موسی است و نام پسران علی (علیه السلام) نام پسران هارون است و دیگر تبرئه خلیفه و مأمورین او از آسیب رساندن به فاطمه(س) و سقط محسن. از این جهت محدثین اهل سنت عموماً نوشته اند که محسن در حیات پیامبر متولد شد و پیامبر نام او را محسن نهاد؛ و او در کودکی درگذشت.

محدثین اهل سنت معمولاً هنگامی که به محسن اشاره می کنند از هانی ابن هانی از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کنند که گفت: وقتی که حسن متولد شد نام او را حرب نهادم و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود نام او حسن است، و همین که حسین متولد شد نام او را حرب نهادم پیامبر از نام او پرسید و او را حسین نامید. وقتی که محسن متولد شد او را حرب نامیدم و پیامبر پس از پرسش از نام او، او را محسن نامید و سپس فرمود آنها را به نام فرزندان هارون نامیده ام: شبّر، شبیر، مشبّر.

ولی نمی توان گفت که محسن در حیات پیامبر متولد شده است زیرا محدثین این روایت را از - یونس یا اسرائیل - از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین نقل می کنند و این روایت علاوه بر اینکه بعضی از رجال آن مجهول و ضعیف هستند با روایات دیگری که محدثین اهل سنت از سلمان فارسی و عکرمه در این مورد آورده اند تعارض دارد. و از حیث دلالت هم خالی از اشکال نیست. زیرا بر طبق مدارک شیعه (۲۰) و برخی از مدارک اهل سنت در قضیه نام گذاری حسنین، هیچ وقت با وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) امیرالمؤمنین به خود اجازه نمی داد که در نام گذاری بر پیامبر سبقت بگیرد، و ادب اسلامی و عرف رایج آن روز بر این بود که بزرگ خانواده بر نوزاد اسم می نهاد. بر فرض حضرت علی یک بار در نام گذاری بر پیامبر سبقت گرفته و با عدم رضایت پیامبر روبرو شده باشد، آیا می توان تصور کرد که وی بار دوم و سوم نیز به چنین امری مبادرت کرده باشد؟.

\*\*\*

جا دارد بگوییم این روایت را آنان برای تبرئه خلیفه از سقط جنین در مسأله تهاجم به خانه حضرت فاطمه ساخته اند، و بگذریم از اینکه در کیفیت وفات محسن بین خود عامه اختلاف است، و افرادی مثل نظام (به نقل از بغدادی، شهرستانی و صفدی) و بلاذری (به نقل از الصراط المستقیم) و ابن قتیبه دینوری (به نقل از حافظ گنجی) و جوینی و محمدبن طلحه شافعی و عقاد و... همان عقیده شیعه را دارند که محسن به جهت آسیب دیدن حضرت فاطمه از بین رفت.

بر طبق روایات شیعه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین فرزند حضرت فاطمه را پیش از تولد محسن نام نهاده بود.

مرحوم علامه تستری در بعضی از روایات شیعه در رابطه با این مسأله توضیحی دارند و می گویند: جهت پاره ای از اغراض بعضی از روات عامی حدیث چیزهایی را برآن افزوده اند.

\*\*\*

## ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی

یکی از بهترین مؤیدات بر ارتکاب عمل و شکستن حرمت و حریم خانه حضرت فاطمه (س) اظهار تأسف و پشیمانی شدید خلیفه در آخرین لحظات زندگی است و این بهترین شاهد است که مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نیافته بلکه چنانچه بیان داشته ایم مأمورین او به خانه ریختند و حرمت و حریم خانه را شکستند.

مسأله ندامت و پشیمانی ابوبکر نسبت به اموری که در دوران خلافت دو ساله خود مرتکب شد، در کتب معتبر اهل سنت و شیعه آمده است، و نخستین چیزی را که از آن اظهار ندامت و پشیمانی شدید می کند کشف و تفتیش خانه فاطمه (س) است.

ما در این جا به بعضی از مدارک آن اشاره می کنیم.

۱ - ابوعبید متوفای ۲۲۴ در کتاب الاموال همین تأسف را نقل می نماید، منتهی وی به جای اینکه نقل کند ای کاش! خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم نوشته:

فوددت انی لم اکن فعلت کذاوکذا - لخله ذکرها - قال ابوعبید: لا أریذ ذکرها. ای کاش چنین و چنان نمی کردم و علت این کنایه گویی را خود ابوعبید چنین می گوید که دلم نمی خواهد آن را یادآوری کنم.

مرحوم امینی می فرماید ایشان این تحریف را به خاطر حفظ آبروی خلیفه مرتکب شده است، ولی افسوس که دیگران در این باره با او همکاری ننموده و خیانت او در سپرده های تاریخ آشکار شده است.

۲ - ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ ، تحت عنوان مرض ابی بکر دارد:

فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَ انْ كَانَ اَعْلَنَ [ظ:اغلق] عَلَى الْحَرْبِ ... .

ای کاش! که خانه علی (علیه السلام) را رها می کردم، اگر چه با من اعلان جنگ کرده باشد.



۳ - همچنین در تاریخ یعقوبی آمده است ... و لیتنی لم افش بیت فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و اَدْخِلْهُ الرِّجَالَ، و لو كان اغلق علی حرب...

ای کاش خانه فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی کردم و مردان را به آن راه نمی دادم اگر چه آن را برای جنگ بسته باشند ...

۴ - محمد بن جریر طبری از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند:

ابوبکر گفت: ... من بر چیزی از دنیا تأسف نمی خورم مگر اینکه دوست داشتم سه کار را که انجام داده ام، نکرده بودم، و سه کار را به جا نیاوردم انجام می دادم، و ای کاش در پیرامون سه مسأله از پیامبر می پرسیدم ... ولی آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم:

«فَوَدِدْتُ اَنْی لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ و ان كانوا قد اَغْلَقُوا عَلٰی الْحَرْبِ..».

«ای کاش خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم؛ هرچند در آن را برای جنگ بسته باشند».

۵ - ابن عبدربه اندلسی مؤلف عقدالفرید در باب «استخلاف ابی بکر لعمر» دارد.

... فَوَدِدْتُ اَنْی لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ و ان كانوا اغلقوه علی الحرب.

ای کاش! خانه فاطمه را مورد تعرض قرار نمی دادم، اگر چه آن را برای جنگ با من بسته باشند.

۶ - مسعودی مؤلف مروج الذهب می نویسد:

فَوَدِدْتُ اَنْی لَمْ اَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، و ذَكَرَ فِی ذَلِكْ كَلَامًا كَثِيرًا ... .

ای کاش! که خانه فاطمه را تفتیش و بازرسی نمی کردم، و در این باب سخن بسیار گفت.

۷ - همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی متوفای ۴۱۵ این مطلب را آورده است.

۸ - ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز الجوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند، که ابوبکر گفت:

لَيْتَنِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ لَوَاعِلْنَ [ ظ:اغلق ] على الحرب.

ای کاش! خانه فاطمه را نمی گشودم و وارسی نمی کردم، گرچه بر ضدّ من اعلان جنگ کرده باشند.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری و مبرّد همه این داستان و ندامت از نه چیز را ذکر می کند که اولین آنها همان گشودن در خانه فاطمه (س) است.

۹ - محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفای ۷۴۸ در میزان الاعتدال در عنوان «عُلُوَانِ بْنِ دَاوُدَ الْبِجَلِيِّ» از عقیلی حدیث مسندی را از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که ابوبکر گفت: انی لاسی علی شیء الا علی ثلاث وَدَدْتُ اَنِّي لَمْ اَفْعَلْهُنَّ... وَدَدْتُ اَنِّي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ اِنْ اُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ ...

ذهبی همین مطلب را در تاریخش و در شرح حال ابوبکر نیز آورده است.

۱۰ - ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ در لسان المیزان می نویسد: که ابوبکر در دم مرگ می گفت: انی لاسی علی شیء الا علی ثلاث وَدَدْتُ اَنِّي لَمْ اَفْعَلْهُنَّ وَدَدْتُ اَنِّي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ اِنْ اُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ.

۱۱ - علاء الدین علی متقی هندی، متوفی ۹۷۵ در کنز العمال می نویسد:

...فَوَدَدْتُ اَنِّي لَمْ اَكُنْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ اِنْ كَانُوا غَلَقُوهُ عَلَيَّ الْحَرْبِ.

ای کاش! تفتیش نمی کردم خانه فاطمه (س) را و آن را به حال خود رها می کردم گرچه آن را برای جنگ بسته باشند.

در این جا از نقل سخنان دانشمندان شیعه در مورد ندامت ابوبکر به جهت طولانی شدن بحث خودداری می شود.

از مطالب یاد شده نتیجه می‌گیریم که ندامت و پشیمانی خلیفه در آخرین لحظات زندگی برای این نبوده که افرادی را به در خانه حضرت امیرالمؤمنین فرستاد تا آنها را برای بیعت با خلیفه بخوانند و در صورت امتناع از آمدن آنها را فقط تهدید به آتش زدن خانه نمایند و کار در همین جا خاتمه یافته باشد، بلکه ندامت خلیفه برای این بوده که دستور شکستن حریم خانه را داد و مردان اجنبی و مهاجم را به آن خانه راه داد، و حرمت و حریم خانه را شکست و آن گروه آن فجایع را به بار آوردند و امام (علیه السلام) را با آن وضع نامطلوب به مسجد بردند و سایر وقایع و حوادث ناگواری که بعضی را قبلاً اثبات کردیم و بعضی بعداً خواهد آمد.

## علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنت

اما اینکه چرا این حوادث تلخ و ناگوار در تألیفات اکثر اهل سنت انعکاس نیافته و حتی در بعضی از کتب تاریخی آنان مرحله اول هم ذکر نشده است کلاً دو چیز را می توان گفت؛ ما ابتداءً به بیان این دو عامل می پردازیم و سپس به قسمتی از سخنان آنها در این مورد اشاره می نماییم.

۱ - یکی از چیزهایی که اکثر دانشمندان اهل سنت مخصوصاً متقدمین از آنها در مورد صحابه پیامبر معتقدند، مسأله عدالت صحابه و اجتهاد آنهاست، آنها همه اصحاب پیامبر را عادل و مجتهد می دانند و آنها افرادی چون عمرو بن عاص، معاویة بن ابی سفیان، خالد بن ولید، عبدالرحمن ابن ملجم، مغیره بن شعبه، و حتی یزید بن معاویه (با اینکه صحابی نیست) و همه صحابه را چه آنهایی که در کنار علی بن ابیطالب بودند و چه آنهایی که با او جنگیدند و چه آنهایی که عزلت گزیدند و ... همه و همه را عادل و مجتهد می دانند، بر اساس این طرز تفکر بسیاری از نویسندگان اهل سنت از ذکر حوادثی که عدالت صحابه را زیر سؤال می برد خودداری می کنند. حادثه یورش به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ریختن در خانه و آسیب رساندن به دخت گرامی رسول خدا و ... حادثه کوچکی نیست، تا از یک سو این حادثه تلخ و ناگوار را در آثارشان بیآورند و از سوی دیگر حادثه آفرینان را افرادی عادل و مجتهد و بر حق معرفی کنند، ازین جهت عده ای ترجیح داده اند که در برابر مسائل و حوادثی که عدالت آنها را زیر سؤال می برد ساکت بمانند.

ما در رساله ای تحت عنوان مبانی مذاهب اسلامی در تشخیص سنت، این مسأله را به طور مشروح مورد بررسی قرار داده ایم، ازین جهت در این جا وارد این بحث نمی شویم.

۲ - عامل دیگر این امر خلع سلاح نمودن شیعه است آنها دیدند نقل این حوادث موجب می شود که شیعیان آنان از این امر به عنوان حربه ای برنده بر حقانیت مسلک و مرام خویش و ابطال مرام اهل سنت استفاده کنند. از این رو برای خلع سلاح مخالفین از نقل آن خودداری می کنند و گاهی در چاپهای بعدی آثار پیشینیان دست به تحریفاتی می زنند.

از این جهت سید مرتضی علم الهدی در الشافی و شیخ الطائفه در تلخیص الشافی پس از نقل خبر بلاذری در آمدن عمر با آتش به در خانه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و برخورد با فاطمه، و گفتگوی آن حضرت با او: آیا آمده ای که خانه ام را بر من بسوزانی و ...؟ می گوید:

این خبر را شیعه از طروق متعدد روایت کرده است، و جا داشت که محدثین اهل سنت نیز آن را نقل بکنند. آنها در گذشته این احادیث را با طیب نفس نقل می کردند ولی بعدها دیدند که نقل این مطالب بر ضررشان تمام می شود، پس از نقل آن خودداری کردند.

سخن سید مرتضی و شیخ طوسی بیانگر این واقعیت است که نویسندگان اهل سنت هر چه بیشتر با حوادث ناگوار صدر اسلام فاصله می گرفتند کمتر آن حوادث مسأله آفرین را در تألیفاتشان می آوردند تا حربه ای به دست مخالفینشان ندهند، و عده ای بر این امر یعنی نیآوردن حوادث تلخ و رفتار و اعمال زشت عده ای از صحابه پیامبر، و پیدا کردن نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه و مهمم جلوه دادن آن تعمّد داشته اند تا مبادا مقام و موقعیت خلفا زیر سؤال برود.

امام المورخین محمد بن جریر طبری، در حوادث سال سی ام، در شرح حال ابوذر و ماجرای او با معاویه می نویسد:

در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهای زیادی گفته اند، که نقل بیشتر آنها را دوست ندارم، ولی کسانی که معاویه را معذور دانسته اند در این مورد داستانی را ذکر کرده اند که سرّی برایم از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعی نوشت و ... .

وی از نگارش حقایقی که به کرامت خلیفه سوّم و معاویه برمی خورد خودداری می کند و از ایراد آن کراهت دارد.

سپس داستانی را که برخی در مقام معذرت خواهی از رفتار معاویه و تبرئه و بی گناه شمردن خلیفه ساخته اند ذکر کرده است، در حالی که این قصّه ساختگی برخلاف تاریخ صحیح و حدیث مسلم است.

مرحوم علامه امینی رجال این داستان ساختگی را افرادی کذاب و وضاع و مجهول و ضعیف و متهم به زندقه و ... معرفی می کند.

ابن اثیر جزری به پیروی از طبری می گوید:

در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهایی گفته اند: از دشنام دادن معاویه او را، و تهدید کردن به قتل و فرستادنش از شام به مدینه بر شتر برهنه، و تبعید شدن ابوذر از مدینه به صورت خیلی زشت که نقل آن درست نیست و اگر هم واقعیت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست، و آن اینکه حق امام است که

رعیتش را ادب کند و غیر ازین از عذرها، نه اینکه این امور وسیله طعن و انتقاد بر خلیفه قرار گیرند. و من از نقل آنها خودداری کردم.

مرحوم علامه امینی در این جا بحثی دارد تحت عنوان «جنایه التاریخ» و نمونه های بسیاری ازین حق کشی ها را آورده است.

خط مشی طبری الگوی مورّخین بعدی قرار گرفت. آنها نیز که مدرکشان تاریخ طبری بود از آوردن حقایق به بهانه اینکه موجب عیبجویی در کبار صحابه خواهد شد طفره رفتند و در مقابل به نقل روایات ساختگی پرداختند.

ابن اثیر در مقدمه الکامل می گوید:

من در این کتاب چیزهایی را آورده ام که در یک کتاب نیامده است... از تاریخ طبری تألیف ابوجعفر طبری آغاز نمودم؛ زیرا آن کتابی است که همگان بر آن اعتماد می کنند و هنگام اختلاف مورد مراجعه قرار می گیرد... و هنگامی که از تاریخ طبری فراغت یافتم به مطالعه کتب مشهور تاریخی دیگر پرداختم و به آنچه از طبری نقل کردم و در آن نبود از آن کتب اضافه کردم و همه چیز را در جایش قرار دادم، مگر چیزهایی که مربوط به یاران پیامبر می شد که بر نقل طبری چیزی اضافه نکردم مگر در حدّ توضیح بیشتر و یا اسم افراد و یا چیزی که موجب انتقاد و طعن بر یکی از یاران پیامبر نباشد. و در بین مورّخین فقط به طبری اعتماد نمودم؛ زیرا او از جهت استحکام کار و جامعیت علم و صحت و صدق عقیده پیشوای همگان است، و تازه از تواریخ مشهور دیگر از آنهایی نقل کردم که صدق منقولات و صحت مندرجات آنها محرز بوده است.

همچنین ابن کثیر، پس از پایان بردن سرگذشت صحابه در رده و فتوحات و جنگها و فتنه ها و حوادث می گوید:

این خلاصه آن چیزی است که ابن جریر طبری از ائمه تاریخ ذکر کرده است و در آن چیزی از اخبار ساختگی و جعلی که اهل هوی یعنی شیعه و غیر شیعه علیه صحابه ساخته اند نیست.

همچنین ابن خلدون پس از داستان صلح امام حسن و افتادن خلافت در دست معاویه می گوید:

این پایان کلام است در خلافت اسلامی و آنچه که در آن اتفاق افتاد از ارتداد و فتوحات و جنگها سپس پیدا شدن اتفاق و یکپارچگی، اصول و کلیات آن را به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری نقل کرده ام؛

زیرا تاریخ طبری موثق‌ترین کتاب در این باب است و از انتقاداتی که موجب شبهه و اشکال در نیکان و صالحان صحابه می‌شود به دور است و چه بسیار در کلام مورخین اخباری یافت می‌شود که انتقاد و عیبجویی به نیکان صحابه است، پس نباید کتاب را به آن روایات سیاه کرد.

همچنین مورخین دیگر، که اولین و موثقت‌ترین مدرک آنها در بررسی‌های تاریخی، تاریخ طبری بوده است.

یکی از کسانی که طبری بسیار از او روایت می‌کند سیف بن عمر است و اخبار و روایات بسیاری از عصر رسول خدا و سقیفه و بیعت ابی بکر و جنگ‌های رده و فتوحات و جنگ جمل از او نقل شده است، در حالی که دانشمندان رجال درباره او چنین گفته‌اند.

ضعیف، متروک الحدیث، لیس بشیء، کذاب، کان یضع الحدیث، اتهم بالزندقه.

در ضمن از این اظهارات نکته عدم انعکاس تهدید به احراق در این سه کتاب تاریخی هم روشن می‌شود.

## پاسخ به یک سؤال

ممکن است گفته شود که مسأله ریختن به خانه فاطمه (س) و اهانت به آن حضرت و بردن امام به جبر به مسجد اگر واقعیت می داشت حتماً در کتب تاریخی و حدیثی همه دانشمندان اهل سنت انعکاس می یافت چنانچه داستان غدیر و حدیث ثقلین و منزلت در کتب آنان آمده است؛ اما داستان احراق و اهانت به دختر پیامبر را چنانچه دانسته شد اهل سنت جز اندکی، انکار می کنند و فقط برخی از ایشان آن را در حدّ تهدید ذکر نموده اند.

در پاسخ این سؤال می گوییم:

اولاً: چنانچه از سخنان طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و دیگران دانسته می شود نوعاً علمای اهل سنت از نقل مسائل و وقایعی که در آن عدالت صحابه زیر سؤال برود خودداری می کنند، حالا چه رسد که دامن زندگان این وقایع ناگوار دستگاه خلافت و شخص خلیفه باشد و افرادی که بر آنها این ستمها و ظلمها رفته، خاندان پیامبر و دختر و داماد و عزیزان او باشند یعنی همان افرادی که دهها روایت در فضائل و مناقب آنها در کتب همین نویسندگان آمده است. پس نقل این حوادث به منزله تقبیح عمل خلیفه و خلافتکاری اوست. ازین جهت بعضی ها مثل ابن ابی الحدید که قسمتهایی از آن را آورده اند آن را به عنوان گناه، منتهی گناه بخشودنی مطرح کرده اند که اگر از دستگاه خلافت صادر نمی شد بهتر بود. (۲۱) و بعضی دیگر چون ابن کثیر این را حق خلیفه دانسته اند، که افرادی از رعیتش را - مخصوصاً اگر زن باشد - از حق محروم کند.

تازه این افراد رفتار و کارهای خلاف عدالت و تقوایی که از دیگران - غیر از خلفاء - صادر شده است را حمل بر اجتهاد آنها نموده اند تا به عدالت آنها اشکالی وارد نشود، اینها افرادی چون خالد بن ولید، عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان، ابوالغادیه قاتل عمار یاسر و حتی عبدالرحمن بن ملجم و یزید بن معاویه و همه صحابه چه آنهایی که در رکاب علی (علیه السلام) جنگیدند و چه آنهایی که با او وارد جنگ شدند و یا بی طرف بودند و ... همه را عادل می دانند و کارهای خلاف عدالت و تقوای آنها را حمل بر اجتهاد و تشخیص آنها می کنند و آنها را در انجام این کارهای زشت و ناروا مستحق پاداش نیز می دانند؛ زیرا برای مجتهد مخطیء یک پاداش وجود دارد.

چنانچه بیان داشتیم ما این عقیده - عدالت و اجتهاد صحابه - را در رساله ای به طور مشروح ابطال نمودیم و در اینجا وارد آن نمی شویم.

\*\*\*



ثانیاً: نقل حوادث و وقایع بستگی فراوانی دارد به تعداد شاهدان و ناظران عینی آن حوادث، داستان غدیر و یا ثقلین و ... در بین هزاران نفر مطرح گردید و به همین نسبت ناقلین آنها نیز زیادند، و اگر گروهی از نقل آن امتناع کنند باز عده زیادی هستند که آن را نقل کنند. این به خلاف مسأله ریختن به خانه و اهانت به دختر رسول خدا که تعداد شاهدان عینی این حادثه اندکند، چرا که این حادثه ای بود ناگهانی و بدون اطلاع قبلی، و شاید اکثر شاهدان آن همان مهاجمین بودند که از سوی ابوبکر برای این کار فرستاده شدند و آنان هم داعی بر نقل خلافکاریهایشان نداشتند. پس این مسأله با داستان غدیر و حدیث منزلت قابل مقایسه نیست، و به همین جهت کمتر نقل شده است، ازین جهت در کیفیت این امر و اینکه این اهانت از سوی عمر بوده یا قنفذ یا مغیره، اختلاف دیده می شود ولی همه این روایات متفقند که این امر واقع شده است.

ثالثاً: درست است که نویسندگان اهل سنت داستان غدیر و یا ثقلین و یا احادیث دیگری را که شیعه از آنها استفاده تنصیص بر امامت امیرالمؤمنین را می نماید نقل کرده اند، اما در دلالت آنها تشکیک نموده و الفاظ حدیث را تأویل می برند تا استفاده این معنی از آن نشود، ولی تأویل ماجرای ریختن به خانه، یا صدمه زدن به دختر پیامبر امری است بسیار مشکل، از این جهت مصلحت را در آن دیدند که از آن دم نزنند تا در تأویل و توجیه آن گرفتار نیایند.

\* \* \*

رابعاً: ناپسندی و زشتی درگیر شدن دستگاه خلافت برای اخذ بیعت با خاندان رسالت و هتک احترام به ساحت دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اهانت به زنان حتی در زمان جاهلیت امری قبیح و زشت شمرده می شد، و مایه ننگ و عیب اهانت کنندگان و نسل آنها به حساب می آمد. زشتی و قباحیت این عمل در زن باردار و بی دفاع به مراتب بیشتر بوده است.

وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَعَقِبَهُ مِنْ بَعْدِهِ

به درستی که هر گاه مردی در زمان جاهلیت به روی زنی دست بلند می کرد و سنگ کوچک و یا چوبی به او می زد همین باعث ننگ او و فرزندان او می شد.

حالا چه رسد به اینکه بانویی که با مأمورین خلیفه روبرو شد دختر رسول خدا باشد، کسی که فضائل و مناقب او در گوشه‌ها طنین انداز است، و رضای او رضای رسول خدا و خشم او با خشم رسول خدا برابری می کند. زیرا

حرکت ایذایی و بی حرمتی به رسول الله اختصاص به حیات او ندارد بلکه بعد از رحلت او نیز باید از کارهایی که موجب ایذاء و اذیت او می شود و او را به خشم می آورد خودداری کرد.

...و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبداً، إن ذلكم كان عند الله عظيماً.

شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا عظیم است.

إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة وأعد لهم عذاباً مهيناً.

آنها که خدا و پیامبرش را اذیت می کنند خدا آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد و برای آنها عذابی خوارکننده است.

حالا نقل حوادث ناگوار و هتک احترام به ساحت دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در کتب اهل سنت چه چیزی را برای مرتکبین آن عمل باقی می گذارد؟ و آیا می توان از چنین بیعتی دفاع کرد برای آن مشروعیّت قائل شد؟ ...

دانشمندان اهل سنت که خود را در این اشکالات گرفتار دیدند ناچار شدند که یکی را به دست فراموشی بسپارند و در غیراین صورت به قول سنایی غزنوی:

مرمرا باور نمی آید زروی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیامبر داشتن

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امام کافر مگر می تواند کفش قنبر داشتن

از حضرت فاطمه نزدیکتر به رسول خدا چه کسی است؟ آیا این اهانت ها و آمدن به در خانه و تهدید به سوزاندن خانه با اهلس که هیچ جای انکار ندارد و ریختن در خانه و آسیب رساندن به زهرا (س) از نظر دانشمندان شیعه و بردن حضرت علی (علیه السلام) با آن وضع نامطلوب و تهدید به قتل و ... آیا این اعمال مخالفت صددرصد با نصّ آیه محکمه «قل لا اسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى» (۲۲) نیست؟

در پایان این فصل مناسبت داشت مظالمی که بر حضرت زهرا (س) رفته است از: هتک حرمت و اهانت به آن حضرت و سقط فرزندش و... از نظر ادبیات شعری نیز مورد بررسی قرار گیرد و قسمتی از اشعار شعرای عرب زبان و فارسی سرا نیز مطرح گردد. شعرای بزرگی چون علاءالدین حلّی از علما و شعرای قرن هشتم و معاصر شهید اول، شیخ صالح کواز حلّی، آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی (محقق کمپانی)، آیت الله سید صدرالدین صدر، و کعبی، و سید صالح حلّی از شاگردان آخوند خراسانی و دیگرانی که این حادثه ناگوار را در اشعارشان آورده اند، ولی برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می شود.

نتیجه مباحث این بخش این می شود که ریختن مهاجمین به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است. اما در مورد هتک حرمت و اهانت به ساحت دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با توجه به تصریحات دانشمندان شیعه و زیارتنامه های آن حضرت و داستان چگونگی وفات محسن و اظهارات بعضی از بزرگان اهل سنت با اطمینان می توان گفت که این امر نیز واقع شده است. اما سکوت و وارد نشدن بعضی از دانشمندان شیعه در این باب به خاطر موقعیت خاص زمانی و مکانی آنان بوده است.

## شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

چنانچه دانسته شد عموم دانشمندان و نویسندگان شیعه از قدما و متأخرین یکی از عوامل وفات حضرت فاطمه (علیه السلام) را صدمه و آسیبی می دانند که از سوی مهاجمین به آن حضرت رسیده بود. تنها دو تن از بزرگان علماء شیعه در این قضیه نظر قاطعی نداده اند. یکی شیخ مفید و دیگری علی بن عیسی اربلی است که جا دارد در تألیفات آنان تأمل بیشتری داشته باشیم.

\*\*\*

اگر در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید کنیم و همچنین واژه شهیده در زیارتنامه کتاب المزار را به معنای یاد شده اش نگیریم، باید گفت وی در این قضیه نظر قاطعی نداده است. زیرا وی در کتاب ارشاد در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعرض جریان سقیفه و کیفیت بیعت گرفتن از آن حضرت و حوادث تلخ و ناگواری که بر خاندان پیغمبر رفته است نمی شود، بلکه وی پس از ذکر رحلت رسول الله بلافاصله وارد مناقب امام (علیه السلام) از قضاوتها و کلمات و ... می شود. البته وی در تعداد فرزندان امام (علیه السلام) می گوید: از شیعه کسانی معتقدند که حضرت فاطمه (علیه السلام) پس از پیامبر فرزندی به نام محسن را سقط کرد، و طبق نظر این طایفه تعداد فرزندان آن حضرت بیست و هشت تن می شود والله اعلم و احکم.

شیخ مفید در اینجا بدون هیچ نقدی، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به پایان می برد.

همچنین وی در «تصحیح الاعتقاد» متعرض چگونگی رحلت پیامبر و دوازده امام شده است. اما نسبت به حضرت فاطمه (علیه السلام) اظهار نظری نکرده است.

در آثار و تألیفات دیگر وی چیزی در این مورد نیافتیم.

\*\*\*

اما علی بن عیسی اربلی

وی چنانچه از مقدمه کتابش استفاده می شود بنا نداشت که همه حوادث و مصائبی که بر اهل بیت رسول خدا روا داشته اند را ذکر کند بلکه هدفش تنها ذکر مناقب و مفاخر اهل بیت بوده است.

از این جهت در بخش زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حوادث دوران ۲۵ ساله زندگی آن حضرت چیزی نمی گوید. و در بخش زندگی حضرت فاطمه نیز پس از بیان فضائل آن حضرت وارد کلمات وی می شود و اشاره ای نسبت به ریختن مأموران ابوبکر به خانه و تهدید به آتش زدن و... که از مسلمات تاریخ است نمی کند. بدیهی است که ذکر نکردن را نمی توان دلیل بر قائل نبودن گرفت.

وانگهی با اینکه اربلی در پاره ای از وقایع تاریخی تشکیک می کند مثلاً وی در اینکه مأمون حضرت رضا (علیه السلام) را زهر داده باشد تشکیک می کند.

ولی در مسأله اولاد امیرالمؤمنین همان کلام شیخ مفید را نقل می کند بدون اینکه این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

ما در کتاب کشف الغمه به دهها مورد بر خورده ایم که وی پس از نام خلفا و بعضی از بزرگان اهل سنت عبارت « رضی الله عنه » را قرار می دهد. چنین کاری از یک عالم شیعی در شرایط عادی بسیار بعید می باشد و احتمال دارد که وی به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی از بیان پاره ای از حقایق معذور بوده است.

\* \* \*

## فصل سوم: بردن امام با وضع نامطلوب

مسأله ریختن به خانه آن حضرت و بردن وی با وضع نامطلوب، و اجبار آن حضرت به بیعت، نیز در مدارک شیعی و سنی آمده و به راحتی قابل اثبات است. اکنون به بیان بعضی از منابع و مدارک این فصل می پردازیم:

۱ - معتبرترین مدرک در این مسأله نهج البلاغه است که مورد قبول همه دانشمندان شیعه و محققین اهل سنت می باشد.

امام (علیه السلام) در بخشی از نامه بیست و هشتم نهج البلاغه در پاسخ معاویه آورده است:

وَقُلْتَ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشَ حَتَّىٰ أَبَايَعَ ...

گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند تا بیعت کنم.

برای توضیح این قسمت لازم است که به اصل نامه معاویه به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز اشاره ای داشته باشیم.

ابن عبدربه متوفای ۳۲۸. احمدبن علی قلقشندی متوفای ۸۲۱. همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نامه ۲۸ نهج البلاغه نامه معاویه به امام (علیه السلام) را نقل می کنند که معاویه در بخشی از نامه به منظور تنقیص و پایین آوردن مقام امام می نویسد:

وَمَا مِنْ هَوْلٍ إِلَّا مَنْ بَغَيْتَ عَلَيْهِ وَ تَلَكَّاتٍ فِي بَيْعَتِهِ حَتَّى حُمِلَتْ إِلَيْهِ قَهْرًا تُسَاقُ بِخَزَائِمِ الْاِقْتِسَارِ كَمَا يُسَاقُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشُ (۲۳).

یعنی تو بر هر یک از خلفای پیشین دشمنی ورزیدی و از بیعت با آنان امتناع کردی تا آن که تو را همانند شتر افسار زده برای بیعت حاضر کردند.

این جمله دشمن حکایت از بیعت تحمیلی امام (علیه السلام) با هر یک از سه خلیفه پیشین دارد، ولی نمونه بارز این بیعت تحمیلی و بردن امام با وضع نامطلوب در مورد بیعت با ابوبکر بوده است.

از این جهت ما نخست به معنای «جمل مخشوش» و سپس به ریختن مأموران خلیفه به خانه و بردن امام (علیه السلام) می پردازیم.

لغویین در معنای «خِشاش» گفته اند:

الخِشاش: عُوَيْدٌ يُجْعَلُ فِي آنْفِ الْبَعِيرِ يُشَدُّ بِهِ الزَّمَامُ لِيَكُونَ أَسْرَعَ لِانْقِيَادِهِ.

چوب کوچکی که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به آن محکم می بندند تا رام کردن شتر سریع تر صورت گیرد.

ابن ابی الحدید در موارد متعددی از شرح نهج البلاغه تصریح می کند که فرستادگان خلیفه به زور وارد خانه شدند و امام را به گونه زنده ای برای بیعت به مسجد بردند.

او این حادثه ناگوار را از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

در یک جا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسنادش از لیث بن سعد نقل می کند که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید. پس او را ملتباً (۲۴) - یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و او را می کشاندند - از خانه بیرون آوردند و او را به سرعت می بردند و او به مسلمانها می گفت برای چه گردن کسی را می زنید که جهت اختلاف تأخیر نکرده بلکه برای حاجتی - جمع قرآن یا تجهیز بدن پیامبر - تأخیر کرده است پس بر هیچ دسته ای از مسلمانان نمی گذشت مگر اینکه به او گفته می شد برو بیعت کن.

در نقل دیگر جوهری از ابوالاسود می گوید: ... که عمر با گروهی به خانه فاطمه (س) هجوم آورد ... پس عمر آن دو - علی و زبیر - را از خانه خارج کرد و آنها را به مسجد می راند تا بیعت کردند ...

جوهری در نقل دیگر از شعبی می گوید: که ابوبکر خالد را طلبید و عمر و خالد را به سوی علی فرستاد، و خالد بیرون خانه ایستاد و عمر داخل شد ... عمر زبیر را از خانه بیرون کشید و به دست خالد داد و ابوبکر جمع کثیری را برای یاری آن دو فرستاد. عمر مجدداً داخل خانه شد و به علی گفت برخیز و بیعت کن، علی سرش را پایین انداخت و از جایش تکان نخورد. پس عمر دست علی را گرفت و گفت برخیز. علی امتناع کرد. پس او را از جایش بلند کرد و به جلو راند. زبیر را نیز جلو راند... سپس عمر و یارانش آنها را با خشونت و درستی به مسجد بردند...

ابن ابی الحدید در مورد جوهری می گوید: او از رجال حدیث و از ثقات مورد اطمینان است.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید می گوید:

اما خودداری علی (علیه السلام) از بیعت تا اینکه به خانه اش ریختند و او را به زور بیرون آوردند، این را محدثین و اهل سیره نقل نموده اند و ما هم در این باب اقوال جوهری را ذکر نمودیم.

در همین جا ابن ابی الحدید برخی از حوادث ناگواری را که شیعه در این مورد ذکر می کند مثل زدن حضرت فاطمه (س) با تازیانه و باقی ماندن اثر آن تا هنگام مرگ و قرار گرفتنش بین در و دیوار و افتادن محسن و طناب انداختن به گردن علی (علیه السلام) و کشاندن به سوی مسجد و ... را قبول ندارد و می گوید اینها چیزهایی است که شیعه به نقل آن متفرد است، و پیش اصحاب ما واقعیت ندارد و اهل حدیث آن را نقل نکرده اند.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۲۶ داستان سقیفه را پیش می کشد و می گوید: روایات در این باب اختلاف دارد، پس آن چیزی که شیعه می گوید، و گروهی از محدثین نیز بسیاری از آن را نقل کرده اند این است که علی (علیه السلام) از بیعت سرباز زد تا اینکه او را به زور از خانه بیرون کردند... همگی آنها یعنی زبیر و سایر متخلفین از بیعت را برای بیعت بردند و کسی از بیعت امتناع نکرد مگر علی (علیه السلام) به تنهایی؛ زیرا او به خانه فاطمه (س) پناه برد، پس آنها شرم کردند از اینکه او را به زور از خانه بیرون بکشند، و فاطمه (س) کنار در ایستاد و صدایش را به مهاجمین رساند. پس آنها پراکنده شدند و دانستند که علی به تنهایی ضرری نمی رساند. پس رهایش کردند. و گفته می شود که آنها او را با دیگران از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند تا بیعت کند... .

معلوم نیست چرا ابن ابی الحدید با اینکه نامه بیست و هشتم نهج البلاغه را قبول دارد، و با وجود این اظهارات، شیعه را در نقل همه این جریانات تلخ و ناگوار متفرد می داند.

۲ - فضل بن شاذان نیشابوری از اصحاب ائمه متأخر (علیه السلام) متوفای ۲۶۰ از اهل سنت نقل می کند:

آن دو - ابوبکر و عمر - به سراغ علی (علیه السلام) فرستادند هنگامی که او را متلبیاً حاضر کردند به او گفتند بیعت کن، گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ گفتند تو را می کشیم ...



۳ - بلاذری در روایتی از ابن عباس نقل می کند :

بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ إِنِّي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ ...

ابوبکر عمر را در پی علی (علیه السلام) فرستاد هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، به عمر گفت: علی را با خشن ترین وجه و شدیدترین حالت نزد من بیاور ...

آنان که در نزد اهل سنت به رقت قلب و مهربانی و دل رحمی معروف بودند چنین دستوری را دادند، پس حساب افرادی که به خشونت و تند خویی و قساوت قلب معروف بوده اند واضح است.

۴ - یعقوبی متوفای ۲۸۴ هـ ق در این مورد می گوید:

ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر رسول خدا فراهم گشته اند پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آور شدند علی (علیه السلام) بیرون آمد (ظاهراً باید زیبر باشد و عبارت ابن ابی الحدید از جوهری آن را در مورد زیبر دانسته است) و شمشیری حمایل داشت. عمر با او برخورد کرد و با او درگیر شد و شمشیرش را شکست. و جمعیت به خانه ریختند. پس فاطمه (س) بیرون آمد و گفت به خدا قسم باید بیرون روید و گرنه سرم را برهنه می کنم و نزد خدا ناله و زاری می کنم. پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند سپس یکی پس از دیگری بیعت می کردند ولیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی چهل روز بیعت نکرد.

۵ - محمدبن مسعود عیاشی معاصر ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می کند:

عمر به اتفاق گروهی به در خانه فاطمه (علیه السلام) آمد و همین که فاطمه (علیه السلام) آنها را دید در را بر روی آنان بست و تصور نمی کرد آنان بدون اجازه وارد خانه شوند، پس عمر با لگد در را شکست و آن گروه به خانه ریختند و علی (علیه السلام) را ملبأً از خانه بیرون آوردند ...

۶ - شیخ صدوق در ابواب دوازده گانه کتاب خصال می نویسد که خلاصه اش چنین است :

دوازده تن از مهاجر و انصار برای احتجاج با ابوبکر در مسأله خلافت به عنوان نظرخواهی به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدند. امیرالمؤمنین ضمن نهی آنان از شدت عمل و هشدار نسبت به جنگ داخلی و وضعیتی که رجال خلافت برای او پیش آورده بودند، فرمودند اگر شما شدت عمل به خرج دهید ، آنان

شمشیرهایشان را از غلاف بیرون می کشند و آماده پیکار می شوند همان گونه که مرا برای بیعت مجبور کردند و پیراهنم را در گردنم جمع کردند و به زور به مسجد بردند و گفتند بیعت کن ، و گرنه تو را می کشیم ...

البته علامه تستری در الاخبار الدخیله ج ۱ ص ۲۷ توضیحی در این باب دارند که به آن مراجعه شود.

۷ - در اختصاص منسوب به شیخ مفید با ذکر سند از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین را ملیباً حاضر کردند (یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و می کشاندند) تا بیعت کند. سلمان گفت: آیا با چنین شخصی چنین عمل می کنند؟ به خدا سوگند اگر وی خدا را بخواند آسمان را بر زمین خراب می کند.

همچنین وی در داستان سقیفه بنی ساعده نیز ریختن مهاجمین به خانه و شکستن در خانه را ذکر می کند و می گوید: فدخلوا علی علی (علیه السلام) و أخرجوه ملیباً.

بر علی وارد شدند و او را ملیباً از خانه بیرون آوردند.

۸ - سید مرتضی با ذکر سند از عدی بن حاتم طائی نقل می کند که می گفت :

ما رَحِمْتُ أَحَدًا رَحْمَتِي عَلَيًّا (علیه السلام) حِينَ أَتَى بِهِ مُلَبِّبًا (۲۵) یعنی : به حال هیچ کسی ، چون حال علی ترحم نکردم و دلم نسوخت، هنگامی که او را ملیباً برای بیعت حاضر کرده بودند.

۹ - شیخ تقی الدین ابی الصلاح الحلبي ، متوفای ۴۴۷ می نویسد:

آنان آتش برای سوزاندن خانه امام آورده بودند و بدون اجازه به خانه اش ریختند و او را ملیباً برای بیعت به مسجد بردند ، و بدین وسیله همسر و دختران و حامیان او از بنی هاشم و غیر از بی هاشم را از خانه هایشان خارج کردند و شمشیرشان را برهنه کردند و امام (علیه السلام) را در صورت امتناع از بیعت تهدید به قتل کردند با اینکه هیچ یک این کارها را با سعدبن عباد و خباب منذر و سایر متخلفین از بیعت انجام نداده بودند.

۱۰ - شیخ الطائفه نیز روایت علی بن حاتم در حاضر کردن امیر المؤمنین به صورت ملیباً را در تلخیص الشافی ذکر می کند.

۱۱ - محمدبن جریر طبری امامی ، معاصر شیخ طوسی در «المسترشد» می نویسد:

اهل سنت از کجا می گویند که امام علی (علیه السلام) خلافت را از راه مسالمت آمیز و تبلیغ زبانی درخواست نکرده بود ، در صورتی که همه مردم می دانند که او شش ماه در خانه نشست ( از بیعت با ابوبکر خودداری کرد) پس گاهی او را ملبیاً از خانه بیرون می آوردند و گاهی مدارا می کرد و گاهی به او می گفتند بیعت کن. او می گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ می گفتند گردنت زده شود.

۱۲ - محقق حلی نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن سعید ، مؤلف شرایع الاسلام ، متوفای ۶۸۶ می نویسد:

از جمله دلیلی که اهل سنت برای خلافت ابوبکر آورده اند این است که صحابه و از جمله امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) او را به عنوان خلیفه خطاب می کردند.

ایشان در پاسخ می گوید : بر فرض صحت این قضیه، امام (علیه السلام) در حال تقیه بود، و چاره ای جز آن نداشت چگونه؟! در حالی که او را به زور از خانه اش بیرون آوردند و جبراً برای بیعت بردند، پس از آنکه گفتند اگر بیرون نیایی خانه ات را با تو می سوزانیم .

۱۳- علامه حلی در کشف المراد پس از نقل هجوم مهاجمین به خانه امیرالمؤمنین و آتش زدن خانه می نویسد: وَأَخْرَجُوا عَلِيًّا (علیه السلام) کرهأً. علی(علیه السلام) را به زور از خانه بیرون آوردند.

و همین مطلب را در باب حد یعشر نیز ذکر می کند.

۱۴- حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی در این مورد می گوید: پس آنها بر سر امام ریختند در حالی که وی روی فرش نشسته بود. بر او هجوم آوردند و او را درحالی که به زمین می کشاندند از خانه بیرون آوردند و پیراهنش را به گردنش جمع کردند و به سوی مسجد کشاندند... تا پیش ابوبکر بردند...

۱۵- عمر رضا کخّاله در اعلام النساء در شرح حال حضرت فاطمه (س) آنچه را که ابن قتیبه دینوری در الامامه و السیاسة در این مورد آورده را با تفاوت اندکی نقل کرده، و خطبه آن حضرت در مقام احتجاج با ابوبکر را نیز آورده است.

از جمله اینکه : جمعیت از ناله حضرت زهرا و استغاثه اش به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می گریستند و نزدیک بود دل‌هایشان پاره شود... پراکنده شدند، و فقط عمر با گروهی باقی ماند. پس علی را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن. گفت: من بیعت نمی کنم. گفتند قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید؟

عمر گفت: اما بنده خدا درست و اما برادر رسول خدا خیر. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در موردش صادر نمی کنی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه (س) در کنارش است او را به چیزی وادار نمی کنم. پس علی (علیه السلام) به طرف قبر رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت در حالی که با صدا گریه می کرد و می گفت پسر مادرم این قوم مرا خوار کردند و در فشار قرار دادند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. و علی بیعت نکرد تا آنکه فاطمه (س) رحلت نمود.

۱۶- علامه امینی در الغدیر تحت عنوان بی پایگی گزینش خلیفه از آغاز کار می نویسد: چشمان تاریخ می بیند: که پیکره پاکی و بزرگواری - امیرالمؤمنین - را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود به سوی خود می کشند و می برند. با درشتی می رانند. مردم گرد آمده اند و می نگرند و به او می گویند بیعت کن. می گوید اگر بیعت نکنم چه می شود؟ پاسخ می دهند در آن هنگام به همان خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. می فرماید در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

همچنین می بیند برادر پیامبر برگزیده خدا - علی - به قبر رسول خدا پناه برده، فریاد می کند: برادر، این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند.

۱۷- محمد جواد مغنیه در فلسفه التوحید و الولاية می نویسد :

از دشمنی های قریش نسبت به علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) غصب فدک بود ... همه اینها و بیشتر از اینها را مرتکب شدند ولی باز هم در مورد علی (علیه السلام) به سکوت و بی طرفی از سوی او راضی نشدند بلکه بر او هجوم آوردند تا او را بر خضوع و تسلیم در برابر ابوبکر وا دارند. و بر اثر این هجوم بر خانه فاطمه پاره تن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شد آنچه واقع شد.

آنچه نقل شد نشانگر این واقعیت است که امام هرگز با میل و اختیار خودش با خلیفه بیعت نکرد، و اینگونه نبوده است که در فردای سقیفه هنگامی که خلیفه برای بیعت مردم با او بالای منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار گرفت از تخلف علی و گروهی بپرسد و پیکری به خانه او بفرستد و امام نیز فوراً در مسجد حاضر

شود و با معذرت خواهی در تأخیر با خلیفه بیعت کند. یا با تهدید عمر به سوزاندن خانه، امام (علیه السلام) از خانه بیرون آید سپس او را برای بیعت به مسجد ببرند و او با گله از مشورت نکردن با او در امر خلافت با آنها بیعت کند.

\* \* \*

بلکه چنانچه گفتیم، فرستادگان خلیفه پس از اجرای مأموریتشان در مرحله اول و دوم امام را ملبیاً از خانه بیرون آوردند، آنگاه در حالیکه عده ای امام را از جلو می کشاندند و گروهی هم از پشت سر او را به جلو می راندند به سوی مسجد بردند. ولی امام در برابر تهدیدات آنها ایستادگی کرد. و به عقیده محققین اهل سنت تا مدت ششماه (یعنی پس از رحلت فاطمه زهرا (س) به نظر اهل سنت) حاضر به بیعت نشد.

امام (علیه السلام) با تکیه بر شایستگی ذاتی خویش برای خلافت و وجود نصّ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، در برابر دستگاه خلافت ایستادگی می کرد. ولی از طرف دیگر نداشتن یاران کافی برای گرفتن خلافت، ارتداد قبایل اطراف مدینه از اسلام و پاسخ ندادن سران انصار به استمداد و کمک خواهی امام (علیه السلام)، عواملی بودند که امام (علیه السلام) را به بیعت با آنها وادار کرد.

## بعضی از عوامل بیعت امام (علیه السلام) با خلفای پیشین

از طرفی گذشت زمان به نفع دستگاه خلافت و تثبیت پایه های حکومت و به زبان خاندان رسالت بود، و در این شرایط نهضت و قیام امام برای گرفتن حق خویش در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاد اسلامی نبود، از این جهت پس از مدتی مقاومت بخاطر مصالح دیگر ناچار به بیعت با آنان شد. ولی این بیعت کردن را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت خلفاء از دید امیرالمؤمنین دانست چنانچه صلح امام حسن (علیه السلام) و بیعت او با معاویه را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت معاویه دانست، بلکه امام بنابر مصالحی با حکومت خلفای قبل از خودش موافقت و بیعت نموده است.

اینک برخی از عوامل این بیعت ناخواسته و تحمیلی را ذکر می کنیم:

۱- نداشتن یاران برای گرفتن خلافت .

امام در یکی از سخنرانیهای خود علت آنرا نداشتن یاران و از بین رفتن اهل بیت نزدیک خویش معرفی می کند:

فَنظَرْتُ فَاذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضِنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَعْضَيْتُ عَلَى الْفَقْدَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظْمِ وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ.

\*\*\*

پس از رحلت پیامبر در کار خویش اندیشدم، در برابر صف آراییی قریش جز اهل بیت خود یار و یاورى ندیدم. پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود فروبستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود نوشیدم و برگرفتنی راه نفس و بر حوادث تلخ تر از زهر صبر کردم.

شارحین نهج البلاغه در ذیل این خطبه، این سخن را از امام نقل می کنند: لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ دَوَى عَزَمَ مِنْهُمْ لَنَا هَضَّتُ الْقَوْمِ.

اگر چهل مرد مصمم می داشتم برای گرفتن حق قیام می کردم.

۲- ارتداد قبایل عرب از اسلام

در نامه ای که امام به مصریان می نویسد علت قیام نکردن و بیعت کردن با ابوبکر را ارتداد قبائل عرب ذکر می کند.

...فلما مَضَى (علیه السلام) تنازع المسلمون الامر من بعده: فوالله ما كان يُلقى في رُوعى ولا يخطر ببالى ان العرب تُزْعِجُ هذا الامرَ مِنْ بعده (صلى الله عليه وآله وسلم) عن اهل بيته، و لَانَهُمْ مُنْخُوهُ عَنى مِنْ بعده، فما راعنى الا اثتيال الناس على فلان يبائعونه، فامسكت يدي حتى رأيتُ راجعاً الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، فخشيتُ ان لَمْ أَنْصُرِ الاسلامَ و أهله أرى فيه ثلماً او هَدْماً تكونُ المصيبةُ به على اعظم من فوت ولايتكم التى هى متاعُ ايام قلائل، يزول منها ما كان كما يزول السراب او كما ينقشع السحاب فنهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطلُ و زهق واطمان الدينُ وتنهته.

همین که پیامبر رحلت کرد مسلمانان در امر خلافت و جانشینی او اختلاف کردند، به خدا قسم من هرگز فکر نمی کردم که عرب خلافت را از خاندان پیامبر بگرداند - و در جای دیگر قرار دهد - و مرا از آن دور سازد، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می کردند، دست نگه داشتم و از بیعت کردن خودداری کردم. تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد را نابود سازند در اینجا بود که ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر است از حکومت چند روزه ای که به زودی مانند سراب از بین می رود، پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آنکه باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت.

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه پس از نقل این قسمت از نامه امام داستانی را از تاریخ طبری نقل می کند که خلاصه اش چنین است.

پس از رحلت رسول خدا قبائل اسد و غطفان و ثعلبه و قیس و گروهی از بنی کنانه در اطراف مدینه اجتماع کردند و نمایندگانی به سوی ابوبکر فرستادند و از او درخواست کردند که آنها را از پرداخت زکات معاف دارد. ابوبکر در جواب گفت که این قبایل اگر از ریسمانی که با آنها پای شتر را می بندند از من دریغ کنند با آنها خواهیم جنگید. و نمایندگان قبائل پاسخ را به مردمشان رساندند و در ضمن آنها را از ضعف مسلمین و کمی جمعیت آنان آگاه کردند و آنان را برای حمله به مدینه به طمع انداختند. ابوبکر و مسلمانان از قضیه مطلع شدند و ابوبکر مسلمانان را مخاطب قرار داد که نمایندگان آنها جمعیت اندک شما را دیدند و منتظر شیبخون آنها باشید، فاصله شما با آنها زیاد نیست و از ما توقعاتی داشته اند که نپذیرفتیم پس آماده مقابله باشید. پس علی به تنهایی حرکت کرد و حراست یکی از گذرگاههای مدینه را به عهده گرفت و طلحه، زبیر، عبدالله بن مسعود و گروهی از مسلمانان گذرگاههای دیگر مدینه را در اختیار گرفتند و چیزی نگذشت که نخستین گروه

دشمن به قصد شبیخون به سوی مدینه روی آوردند که با مسلمانان مواجه شدند ... تا اینکه دارد مسلمانان پس از مدتی دشمنان را شکست دادند و با پیروزی به مدینه بازگشتند.

ابن ابی الحدید پس از نقل این داستان می گوید: این قصه قیام امام در ایام خلافت ابوبکر است که در این نامه به آن اشاره کرده است. مثل اینکه این سخن امام پاسخ به سخن گوینده ای است که تصور می کرد که امام بخاطر ابوبکر حرکت کرده و به فرمان او جنگید. امام عذرشان را در این قیام بیان کردند و فرمودند موضوع چنان نیست که او گمان کرده است بلکه قیام او از باب دفع ضرر از جان و دین بوده و این امری است واجب چه اینکه برای مردم امام و پیشوایی باشد یا نباشد.

حقیقت نیز همین است، امام به خاطر مصلحت اسلام که مهمتر و با ارزش تر از نرسیدن به خلافت است به یاری اسلام و مسلمین شتافت و در مقام نظرخواهی خلفا از ایشان، کمال اخلاص و خیرخواهی را از خود نشان می داد. چرا که مصلحت اسلام و مسلمین در کار بود نه مصلحت افراد. پس این حمایت ها و خیرخواهی های امام نسبت به مصالح اسلام و مسلمین را نمی توان دلیل بر رضایت امام از خلافت خلفادانست. ما این مسأله را در جزوه ای تحت عنوان «نظریه تفکیک خلافت از امامت» مورد بررسی قرار داده و به همان بسنده می کنیم.

### ۳ - عقده های درونی قریش

در مواردی امام (علیه السلام) غضب خلافت را به عوامل و عقده های درونی قریش نسبت به خودش می داند.

امام در پاسخ سائل، که در بحبوحه جنگ صفین پرسیده بود: چگونه قریش شما را از مقام خلافت که از همه سزاوارتر بودید کنار زدند؟ فرمود: ... فَأَنَّهَا كَانَتْ اثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ وَالْحَكَمَ اللَّهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ.

رهبری امت و خلافت از آن ما بود، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست.

از طرفی جامعه اسلامی در آن ایام سخت دچار اختلاف داخلی و دودستگی شده بود اختلاف مهاجرین با انصار در سقیفه، قریش با بنی هاشم وجود منافقین و ارتداد بعضی از قبایل عرب ... در یک چنین جوئی، یک جنگ داخلی و خونریزی کوچک چه بسا موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می شد، و در چنین شرایطی اگر امام (صلی الله علیه وآله وسلم) برای گرفتن حقش به قوه قهریه متوسل می شد چه بسا این سر از جنگ



داخلی بزرگ و ارتداد افراد به جاهلیت و شکاف در وحدت مسلمین درمی آورد، ازین جهت امام صبر و بردباری را پیش گرفتند و با شرایطی که برایش پیش آورده بودند ساختند.

این فرازها و فرازهای دیگر دلالت دارند که امام پس از یأس و نومیدی از گرفتن حق، و نداشتن یاور، و ارتداد بعضی از قبائل عرب و اختلافات داخلی و وجود منافقین و جدید الاسلامها و ... ناچار به بیعت با خلیفه شد.

## سؤالی از دانشمندان اهل سنت

در این جا سؤالی از دانشمندان اهل سنت در ریختن به خانه امام و بردن امام با آن وضع نامطلوب داریم، و آن اینکه فرض می کنیم که خلافت یک امری انتخابی بود، و از پیامبر در این مورد هیچ نصی در مورد هیچ کس نرسیده بود، و این امر را به انتخاب امت واگذار نموده بود.

ولی آیا لازم نبود که یاران پیامبر برای انتخاب خلیفه به رهنمودهای قرآن عمل کنند؟ آیا از تعالیم اسلام این نیست که هیچ مسلمان نباید به خانه کسی وارد شود مگر اینکه قبلاً اذن بگیرد و اگر صاحب خانه از پذیرش مهمان معذرت خواست عذر او را بپذیرد و بدون اینکه برنجد از همانجا برگردد.

«یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی أهلها ... وأن قیل لکم ارجعوا فارجعوا هوازکی لکم ...»

قرآن مجید گذشته از این دستور اخلاقی، برای خانه ای را که در آن هر صبح و شام نام خدا برده می شود و او را پرستش می کنند، احترام خاصی قائل است و خداوند به تعظیم و تکریم آن خانه فرمان داده است.

«فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمُهُ یُسَبَّحُ له فیها بالغدو و الاصال».

(چراغ پرفروغ توحید) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده است دیوارهای آن را بالا ببرند (یا آن را تعظیم و تکریم کنند) خانه هایی که در هر صبح و شام نام خدا برده می شود و خداوند در آن تقدیس می شود.

بعضی از مفسران مقصود از این بیوت را مساجد و یا بیوت انبیاء دانسته اند ولی دلیلی بر این انحصار نیست.

چه اینکه بر طبق روایاتی از شیعه و اهل سنت خانه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (س) از برترین آنهاست.

در روایتی از امام محمد باقر (علیه السلام) وارد شده است که فرموده اند:

«هی بیوت الانبیاء و بیوت علی (علیه السلام) منها».

همچنین در کتب اهل سنت از چندین طریق نقل شده که وقتی که پیامبر این آیه را قرائت فرمود.

شخصی از آن حضرت پرسید: منظور چه بیوتی است؟

فرمود: بیوت الانبیاء.

ابوبکر پرسید: این خانه (و اشاره به خانه فاطمه (س) و علی (علیه السلام) کرد) نیز از آن جمله است؟

پیامبر فرمود: نَعَمْ، مِنْ أَفْضَلِهِمْ.

آری! این از برترین آنهاست.

آیا این از تعظیم و تکریم است که خانه ای را که رسول گرامی اسلام آن را از بهترین و برترین مصداق آن بیان کرده حمله برند و در آن را بشکنند و به زور در آن وارد شوند و ساکن آن خانه را به صورت بسیار نامطلوب و زننده به مسجد ببرند؟

اگر بگویند که این خانه محل اجتماع مخالفین خلافت شده بود و اهل خانه تصمیم به امتناع از بیعت داشته اند و رهبر مسلمین حق دارد افرادی را که از بیعت سرباز می زنند و برخلاف مسلمین قدم برمی دارند، اقداماتی علیه آنها بکند.

این عذر قابل قبول نیست، آتش زدن خانه بر حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین چه عذری می تواند از برای رجال خلافت باشد؟ و اجتماع در بیت فاطمه (س) زمانی مخالفت با مسلمین و خارق اجماع شمرده می شود که قبلاً اجماعی صورت گرفته باشد و افرادی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر متحصنین در بیت فاطمه (س) داخل در آن شده باشند، و خارج بودن شخصیتی چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رجال بنی هاشم از اجماع دیگر چه چیزی از اجماع باقی می گذارد؟ (۲۶) زیرا بناست که خلیفه به اجماع امت انتخاب شود تا خلافتش مشروعیت یابد و قبل از اجماع و بیعت رجال اجماع، چه مشروعیتی و چه خلافتی؟ تا فرمانش در شکستن حرمت خانه و تهدید مخالفین مشروع باشد.

## نتیجه مباحث گذشته

نتیجه ای که از مباحث یاد شده می‌گیریم اینکه، ابوبکر پس از تشکیل سقیفه بنی ساعده برای تحکیم و تثبیت خلافت به سراغ متخلفین از بیعت فرستاد، و در رأس کسانی که از بیعت با او خودداری کرده و در مسجد جهت بیعت حاضر نشده بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و تنی چند از صحابه پیامبر چون زبیر و سلمان و عمار بودند، ابوبکر گروهی را به در خانه امیرالمؤمنین جهت دعوت برای بیعت فرستاد، و تأکید کرد که در صورت امتناع از آمدن با آنها بجنگند، در اجرای این فرمان به همان گونه ای که ذکر کردیم این گروه با در بسته مواجه شدند و عمر نخست تهدید به آتش زدن خانه نمود و به دنبال باز شدن در، یا آتش زدن و یا شکستن آن با گروهی وارد خانه شد و به دختر پیامبر در این حادثه آسیب رساندند به گونه ای که دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرزند سقط کرد. سپس امام (علیه السلام) را با وضع زننده و بسیار نامطلوب از خانه بیرون آوردند و به زور به مسجد بردند ...

این مطالب به همانگونه ای که بررسی کردیم با صرف نظر از جزئیات آن، از نظر تاریخی قابل اثبات است.

گرچه برخی از قسمتها و بخشهای این حادثه ناگوار در بعضی از متون اهل سنت نیامده است، یا برخی از نویسندگان در بعضی از مسائل توقف کرده و سکوت تعمّدی را بر نقل ترجیح دادند، ولی با نقل گوشه‌های دیگر حادثه عملاً اصل ماجرا را تأیید کرده اند، و جای ابهام و ایراد برای کسی باقی نمی‌ماند.

گرچه این حادثه در برخی از کتب مشکوک چون الامامه و السیاسة و... نیز آمده است ولی چنانچه مشاهده شد ما این حادثه را از دهها کتاب دیگر که هم رجالشان و هم مأخذشان غیر از رجال و مأخذ ابن قتیبه است نیز نقل کرده ایم.

یک کتاب مشکوک تنها در مسائل و حوادثی که در نقل آنها متفرد است زیر سؤال قرار می‌گیرد، نه در مسائل و حوادثی که دهها کتاب دیگر نیز آن را نقل نموده اند، وگرنه باید همه مطالب کتب دیگر به بهانه اینکه در یک کتاب مشکوک نیز آمده است دور ریخته شود.

## منايع و مأخذ

### ٢ (الف)

- ١ - اثبات الوصيه ، على بن الحسين المسعودى ، چاپ نجف.
- ٢ - اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات ، شيخ حرالعالمى .
- ٣ - الاحتجاج ، على بن ابى طالب طبرسى ، تحقيق سيد محمد باقر خراسان ، چاپ نجف.
- ٤ - احقاق الحق ، قاضى نورالله تسترى .
- ٥ - الاخبار الدخيله ، علامه شيخ محمد تقى تسترى .
- ٦ - الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد ، شيخ مفيد ، ناشر كنگره شيخ مفيد.
- ٧ - ارشاد القلوب ، حسن بن ابى الحسن ديلمى .
- ٨ - الاستيعاب ، ابن عبدالبر القرطبى .
- ٩ - اسدغابه فى معرفه الصحابه ، ابن اثير جزرى .
- ١٠ - اصول كافى ، محمدبن يعقوب كلينى ، تصحيح على اكبر غفارى .
- ١١ - الاعلام ، خيرالدين الزركلى چاپ نهم بيروت .
- ١٢ - اعلام النساء ، عمررضا كحاله .
- ١٣ - اقبال الاعمال ، سيدبن طاووس .
- ١٤ - امالى الصدوق ، محمد بن على بن الحسين القمى ، چاپ پنجم بيروت .
- ١٥ - امالى الشيخ المفيد ، چاپ ايران.
- ١٦ - الامام على بن ابى طالب ، عبدالمقصود عبد الفتاح ، چاپ بيروت
- ١٧ - الامامه و السياسه ، ابن قتيبه دينورى ، چاپ مصر .
- ١٨ - الاموال ، ابو عبيد ، تصحيح محمد خليل هراس ، چاپ مصر.
- ١٩ - انساب الاشراف ، بلاذرى ، تحقيق دكتور محمد حميد الله ، چاپ مصر.
- ٢٠ - اهل البيت ، توفيق ابو علم ، چاپ مصر.
- ٢١ - الايضاح ، فضل بن شاذان نيشابورى ، تحقيق سيد جلال الدين حسيني ارموى .

### ٢ (ب)

- ٢٢ - الباب الحادى عشر ، علامه حلى ، تحقيق دكتور مهدي محقق .
- ٢٣ - بحارالانوار ، علامه مجلسى .
- ٢٤ - بحر المعارف ، عبدالصمد همدانى ، انتشارات بيدار .

- ٢٥ - البداية و النهاية ، ابن كثير شامى ، چاپ بيروت ١٩٦٦ .  
 ٢٦ - البلد الامين ، شيخ ابراهيم كفعمى .  
 ٢٧ - بيت الحزان ، محدث قمى .

## ( ت ) ٢

- ٢٨ - تاريخ ابن خلدون ، دارالفكر بيروت ١٩٨٨ .  
 ٢٩ - تاريخ الاسلام ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى .  
 ٣٠ - تاريخ ابن عساكر ، تحقيق محمد باقر محمودى ، بيروت .  
 ٣١ - تاريخ الخميس ، حسين بن محمد دياربكرى ، بيروت .  
 ٣٢ - تاريخ طبرى ، محمد بن جرير طبرى ، بيروت چاپ پنجم .  
 ٣٣ - تاريخ يعقوبى ، ابن واضح يعقوبى ، بيروت ١٣٧٩ .  
 ٣٤ - تجريد الاعتقاد ، خواجه نصيرالدين طوسى ، تحقيق محد جواد حسيني جلالى .  
 ٣٥ - تصحيح الاعتقاد ، شيخ مفيد .  
 ٣٦ - تطهير الاعراق ، ابن حجر هيتمى .  
 ٣٧ - تفسير روح المعانى ، سيد محمود آلوسى بغدادى ، ايران .  
 ٣٨ - التفسير العياشى ، محمد بن مسعود بن عياش ، تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتى .  
 ٣٩ - تقريب المعارف ، ابى الصلاح الحلبى ، تحقيق رضا استادى .  
 ٤٠ - تلخيص الشافى ، شيخ طوسى ، تحقيق سيد حسين بحر العلوم .  
 ٤١ - تنبيه الاشراف ، مسعودى ، بيروت ١٣٨٨ .  
 ٤٢ - تهذيب الاحكام ، شيخ طوسى ، دارالكتب الاسلاميه ، ايران .

## ( ج ) ٢

- ٤٣ - جلاً العيون ، سيد عبدالله شبر ، تصحيح سيد احمد حسيني .  
 ٤٤ - كتاب الجمل ، شيخ مفيد ، تحقيق سيد على مير شفيعى .

## ( ح ) ٢

- ٤٥ - حق اليقين ، سيد عبدالله شبر ، انتشارات عابدى ايران .

## ۲ (چ)

۴۶ - چهل مقاله ، آیت الله رضا استادی ، ۱۴۱۳ .

## ۲ (خ)

۴۷ - خصال ، شیخ صدوق ، علی اکبر غفاری

## ۲ (د)

۴۸ - دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام ، علامه جعفر مرتضی العاملی .

۴۹ - الدر المنثور ، جلال الدین سیوطی ، بیروت ۱۴۰۰ .

۵۰ - دلائل الامامه ، محمد بن جریر طبری امامی ، نجف اشرف ۱۳۸۳ .

۵۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، جمعی از نویسندگان ، تهران ۱۳۷۲ .

## ۲ (ذ)

۵۲ - الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آغا بزرگ طهرانی ، نجف ۱۳۵۵ .

## ۲ (ر)

۵۳ - روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر ، ابن شحنه ، مصر .

۵۴ - ریاحین الشریعه ، ذبیح الله محلاتی ، اسلامیة ایران .

## ۲ (ز)

۵۵ - زاد المعاد ، علامه مجلسی ، اسلامیة ایران .

۵۶ - زندگی حضرت فاطمه (س) ، دکتر سید جعفر شهیدی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

## ۲ (س)

- ۵۷ - سلیم بن قیس الکوفی ، اسلامیہ ، تہران .  
۵۸ - السنن الکبری ، ابوبکر بیہقی ، حیدرآباد ہند ۱۳۴۴ .

## ۲ (ش)

- ۵۹ - الشافی ، سید مرتضی علم الہدی ، تحقیق سید عبد الزہرا حسینی کعبی .  
۶۰ - شرح اصول کافی ، ملا صالح مازندرانی ، با تعلیقات میرزا ابوالحسن شعرانی .  
۶۱ - شرح اصول خمسہ ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .  
۶۲ - شرح نہج البلاغہ ، ابن ابی الحدید معتزلی ، مصر ۱۳۷۸ .  
۶۳ - شرح نہج البلاغہ ، میرزا حبیب اللہ خویی ، ایران .  
۶۴ - شرح باب حادی عشر ، فاضل مقداد ، تحقیق دکتر مہدی محقق .  
۶۵ - شواہد التنزیل ، حاکم حسکانی ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .

## ۲ (ص)

- ۶۶ - صبح الاعشی ، احمد بن علی القلقشندی .  
۶۷ - صحیح مسلم ، مسلم بن حجاج ، چاپ مصر .  
۶۸ - صحیح بخاری ، محمد بن اسماعیل بخاری .  
۶۹ - الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم ، علی بن یونس العاملی ، تحقیق محمد باقر بہبودی .  
۷۰ - الصواعق المحرقة ، ابن حجر ہیتمی ، مصر ۱۳۸۵ .

## ۲ (ط)

- ۷۱ - الطرائف فی معرفۃ مذاہب الطوائف ، علی بن موسی بن طاووس ، ایران ۱۴۰۰ .

## ۲ (ع)

- ۷۲ - عبقریۃ العمر ، عباس محمود العقاد ، بیروت .



- ٧٣ - عقد الفريد ، ابن عبد ربه ، بيروت ١٤٠٤ .  
 ٧٤ - علل الشرايع ، شيخ صدوق ، نجف اشرف ١٣٨٥ .  
 ٧٥ - علم اليقين ، ملا محسن فيض كاشاني ، انتشارات بيدار ١٤٠٠ .

## ٢ ( غ )

- ٧٦ - غايه المرام ، سيد هاشم بحراني ، بيروت .  
 ٧٧ - الغدير ، علامه شيخ عبد الحسين اميني ، بيروت .

## ٢ ( ف )

- ٧٨ - فاطمة الزهرا (س) ، عباس محمود العقاد ، بيروت .  
 ٧٩ - فاطمة الزهرا (س) بهجة قلب المصطفى ، احمد رحمانى همدانى ، ايران .  
 ٨٠ - فاطمه بنت محمد (ص) ، عمر ابوالنصر ، بيروت .  
 ٨١ - فرائد السمطين ، شيخ الاسلام جوينى ، تحقيق محمد باقر محمودى ، بيروت .  
 ٨٢ - فروع كافي ، ثقة الاسلام كليني ، تصحيح على اكبر غفارى .  
 ٨٣ - الفرق بين الفرق ، عبدالقاهر بغدادى ، تحقيق محمد محى الدين عبد الحميد ، مصر .  
 ٨٤ - الفصل ، ابن حزم اندلسى .  
 ٨٥ - الفصول المهمه ، امام شرف الدين العاملى ، نجف اشرف ١٣٨٧ .  
 ٨٦ - فلسفه التوحيد و الولايه ، محمد جواد مغنيه ، ايران .

## ٢ ( ق )

- ٨٧ - قاموس الرجال ، علامه شيخ محمد تقى تسترى ، ايران .  
 ٨٨ - قاموس المحيط ، فيروز آبادى ، دمشق سوريه .  
 ٨٩ - القصيدة العلوية المباركه ، عبد المسيح انطاكى .

## ٢ ( ك )

- ٩٠ - الكامل فى التاريخ ، ابن اثير جزرى ، بيروت ١٣٨٥ .

- ٩١ - كامل بهائى ، حسن بن على عماد الدين طبرى .  
 ٩٢ - كشف الغمه فى معرفة الائمه ، على بن عيسى اربلى ، تصحيح سيد ابراهيم ميانجى .  
 ٩٣ - كشف المراد ، علامه حلى ، تصحيح آيت الله حسن زاده املى .  
 ٩٤ - كنز العمال ، متقى هندی ، مؤسسهُ الرساله ، بيروت .  
 ٩٥ - كفاية الطالب ، گنجى شافعى .

## (ج) ٢

- ٩٦ - لسان الميزان ، ابن حجر عسقلانى ، حيدرآباد هند .

## (م) ٢

- ٩٧ - مجموعه مقالات فارسى ، شيخ مفيد و كتاب اختصاص ، سيد محمد جواد شبيرى .  
 ٩٨ - المحجة البيضاء ، ملا محسن فيض كاشانى ، على اكبر غفارى .  
 ٩٩ - المحلى ، ابن حزم اندلسى ، بيروت ١٣٥٢ .  
 ١٠٠ - المختصر فى اخبار البشر ، عماد الدين اسماعيل ابو الفداء ، بيروت .  
 ١٠١ - مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول ، علامه مجلسى ، ايران .  
 ١٠٢ - مروج الذهب ، مسعودى ، بيروت ١٣٨٥ .  
 ١٠٣ - كتاب المزار ، شيخ مفيد ، كنگره جهانى شيخ مفيد .  
 ١٠٤ - مستدرک الصحيحين ، حاكم نيشابورى ، بيروت .  
 ١٠٥ - مسند احمد ، احمد بن حنبل ، بيروت ١٣٨٩ .  
 ١٠٦ - مسند فاطمة الزهراء ، شيخ عزيز الله عطاردى ، ١٤١٢ .  
 ١٠٧ - المسترشد ، محمد بن جرير امامى ، تحقيق احمد محمودى ، ١٤١٥ .  
 ١٠٨ - المسلك فى اصول الدين ، محقق حلى ، تحقيق رضا استادى .  
 ١٠٩ - مصباح الزائر ، سيد ابن طاووس .  
 ١١٠ - المصنّف ، ابن ابى شيبه ، بيروت .  
 ١١١ - المطالب السؤل فى مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعى .  
 ١١٢ - المعارف ، ابن قتيبه دينورى ، دكتور عايشه ثروت ، مصر .  
 ١١٣ - معالم المدرستين ، علامه مرتضى عسگرى .  
 ١١٤ - معانى الاخبار ، شيخ صدوق ، على اكبر غفارى .  
 ١١٥ - المغنى ، قاضى عبد الجبار معتزلى ، مصر .

- ۱۱۶ - مفاتیح الجنان ، محدث قمی .
- ۱۱۷ - مفتاح الباب ، ابن مخدوم حسینی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .
- ۱۱۸ - کتاب المقنعه ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .
- ۱۱۹ - الملل و النحل ، عبد الکریم شهرستانی ، محمد سید کیلانی ، مصر .
- ۱۲۰ - مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب مازندرانی ، نجف .
- ۱۲۱ - من لایحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، اسلامیه ایران .
- ۱۲۲ - المنهاج السنه ، ابو العباس احمد بن عبد الحلیم ( ابن تیمیه ) .
- ۱۲۳ - میزان الاعتدال ، ذهبی ، مصر .

## ( ن ) ۲

- ۱۲۴ - النقض ، عبد الجلیل قزوینی .
- ۱۲۵ - نفحات اللاهوت ، عبد العالی محقق کرکی .
- ۱۲۶ - نهج الحق و كشف الصدق علامه حلّی ، تصحیح عین الله الحسنی الارموی .
- ۱۲۷ - نور الثقلین ، عبدعلی حویزی ، تصحیح رسولی محلاتی .
- ۱۲۸ - نور الابصار ، شیخ مؤمن الشبلنجی ، بیروت .
- ۱۲۹ - نهج البلاغه ، الشریف رضی .

## ( و ) ۲

- ۱۳۰ - الوافی ، ملا محسن فیض کاشانی ، ایران .
- ۱۳۱ - وسائل الشیعه ، شیخ حرّ العاملی ، اسلامیه ایران .
- ۱۳۲ - وقعۀ صفین ، نصرین مزاحم المنقری ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون ، مصر .
- ۱۳۳ - وفاة الصدیقه الزهراء ، سید عبد الرزاق الموسوی المقرم .

## ( ی ) ۲

- ۱۳۴ - یادنامه طبری ، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .

## پاورقی :

- ۱ - سوره توبه آیه ۲۴ .
- ۲ - سوره شوری ، آیه ۲۳ .
- ۳ - الملل و النحل ، شهرستانی ، جلد ۱ صفحه ۵۷ .
- ۴ - المصنف ، ابن ابی شیبہ ، جلد ۸ صفحه ۵۷۲ چاپ بیروت .
- ۵ - همان ، ج ۲ ، ۴۴۶ چاپ پنجم بیروت .
- ۶ - تاریخ طبری، ج ۲ ، ص ۴۴۳ .
- ۷ - الاعلام - خیر الدین الزرکلی ج ۱ ، ص ۳۱۹ .
- ۸ - ما این سیاست را دقیقاً در داستان غدیر می بینیم که هر چه زمان می گذرد و با تاریخ وقوع حادثه بیشتر فاصله می شود تعداد دانشمندان اهل سنت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می شود، حدیث غدیر، که صد و ده صحابه و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنت آن را نقل نموده اند، از بین نویسندگان فراوان اهل سنت در قرن چهاردهم تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده اند، الغدیر ج ۱ ، ص ۱۴ الی ص ۱۵۱ .
- ۹ - المعارف - مقدمه التحقيق ص ۵۶، از دکتر ثروت عکاشه .
- ۱۰ - تلخیص الشافی، ج ۳ ، ص ۱۵۶ ، چاپ سوّم .
- ۱۱ - الباب الحادی عشر، للعلامة الحلّی، ص ۴۷، تحقیق دکتر مهدی محقق .
- ۱۲ - المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء ، ج ۱ ص ۲۳۱ . الذریعه ، ج ۲ ص ۲۷۸ .
- ۱۳ - شرح الاصول الخمسه ، ص ۷۵۶ چاپ مصر .
- ۱۴ - شرح نهج البلاغه حدیدی ، ج ۱۰ ص ۲۲۵ و ۲۲۶ ؛ ج ۱۳ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ .
- ۱۵ - مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، ص ۹ .
- ۱۶ - فاطمه (س) بنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ، ص ۱۱۸ و ۱۰۰ .
- ۱۷ - فاطمه الزهرا (س) ، ص ۶۸ ، عباس محمود العقاد و همچنین مراجعه شود به عبقریه عمر ، ص ۱۵۷ .
- ۱۸ - فروع کافی ج ۶ ، ص ۱۸ - معانی الاخبار ص ۲۰۵ - امالی الصدوق مجلس ۲۴ ، ص ۱۰۰ - خصال ص ۶۳۴ - اختصاص ص ۱۸۵ و ۱۸۶ - تلخیص الشافی ج ۳ ، ص ۱۵۶ - دلائل الامامه ص ۴۵ - اثبات الوصیه ص ۱۲۲ کشف المراد ص ۳۷۶ - النقض ص ۲۱۷ - کامل بهایی ج ۱ ، ص ۳۰۹ - الصراط المستقیم ج ۳ ، ص ۱۲ - بحار الانوار ج ۴۳ ، ص ۱۷۰ - مرات العقول ج ۵ ، ص ۳۱۸ - فرائد السمطين ج ۲ ، ص ۳۵ .
- ۱۹ - علل الشرايع ج ۱ باب ۱۱۶ ص ۱۳۸ . امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۶ . معانی الاخبار ص ۵۸ . امالی طوسی ج ۱ جزء ۱۳ ص ۳۷۷ . تاریخ ابن عساکر ، امام حسین ص ۱۹ . ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۲ .
- ۲۰ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶ ، ص ۵۰ .
- ۲۱ - سوره شوری، آیه / ۲۳ .
- ۲۲ - عقد الفرید ج ۴ ، ص ۳۳۵ . شرح نهج البلاغه حدیدی ج ۱۵ ، ص ۱۸۵ . صبح الاعشی ج ۱ ص ۲۲۸ .

۲۳ - يقال : لبّ فلانٌ فلاناً : اخذ بتلبيبه اى جمع ثيابه عند صدره و نهره ثم جرّه.

۲۴ - الشافى ، سيد مرتضى ج ۳ ص ۲۴۴ .

۲۵ - به تلخيص الشافى، شيخ الطائفه ابو جعفر طوسى، ج ۳، ص ۱۵۶ مراجعه شود.